(ترچن) کاوا سپھا بیسب

ارزار پ

بسہ ہرہ تسنیم

بسم الله الامنع الاقدس

از آنجائیکه بعثه صبح رسید بد تلاوت میفرمودند آمنت
بسرّ آل محمد ع الخ خواستم کشف غطا شود که حل مطالب ذکر شده
قولی شود از وقت نزول قرآن تا نوزده سنه که عدد الله با
ظاهر آل محمد ع که هر ۱۹ حول یک حرف بسم الله الرحمن الرحیم
گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمیع کلمه بود که بزبان شیعه
خالص گذشت یعنی حاجی سید کاظم علیه صلوة الله ثم علیه سلامه
و از اینجهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحیم که قرآن در او است
نزد او جمع شدند و نوزده روز با اول ظهور ستر مانده بعلاوه
واصل و اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور ستر بود از اینجهت بود نزول
کلمهٔ لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از عدد نفی

اثبات سنه ۱۲۶۰ ختم میشود و بدء ظهور سر محمد و آل محمد علیهم
صلوة الله ثم کل بهائه میشود و چونکه ظهور سر ظهور الله نه ظهور
شأن نبوت و ولایت بل لظهور ربوبیت از اینجهت بود
که ظاهر شد لظهور انی انا الله لا اله الا انا در حین ظهور اول بامیر المؤمنین
کسیکه بمن بیعت کرد محمد ع بود چنانچه نص حدیث است بعد امیر
بود و بعد ائمه علیهم السلام است و این است سر آیه اذ قال یوسف
لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکباً و الشمس و القمر رایتهم لی
ساجدین و بدانکه عدد یوسف ع عدد قیوم است و مراد قائم
آل محمد است و اوست حی قیوم و از اینجهت بود در بدء ظهور
سورهٔ اسم خود را تفسیر کردم و هر سوره را دو آیه از قرآن
عنوان نمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطه قرآن

باء بسمله که در حدیث است که کل قائم باوست و چهل آیه بعد لعه
قرار داده که اشاره باشد بعد ولی در آیه رأیتهم لی ساجدین
تنکیه سوره ذوی القرابه را خوانده که فضل از قبل بوده ولی از آنجا
ظهور ظهور الله بود در قسمت اخص رکن لا اله الا الله که تمام
بسم الله است و محمد رسول الله رکن هو است و علی والائمه
حجج رکن ماء است که متعلق باسم رحمن است و رکن تراب متعلق
باسم رحیم است که آیات کل خلق میشوند و اشخاص لیه بیت میخوانند
رضیت بالله ربا هرگاه صادق نبودند در قیامت داخل در
نار الله میشدند زیراکه در قرآن بود قبای حدیث بعد الله
و آیات مؤمنون همه مقر بودند که غیر الله قادر نیست آیه
نازل نماید که اگر این امری بود که شأن بنده بود لازم بود

از یوم نزول قرآن ناگفته که امر ... که ... آمده تا
آورده باشد همینقدر که کسی آورد دلیل است که از غیر خدا نیست
بل از قبل اوست و دلیل واقع وجوده اثباته و آیاته دلیله و
بیین است مثل عرضک سب وار دعا و اعترف الله بالله در حدیث دیده شد
و مثل اللهم عرفنی نفسک الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود
ولی مردم مشعر نشدند و قدر ندانستند و اول کسیکه حجیت
به بنیاد کرد رسول الله بود و او امت اول رسول قائم و بعد
امیر المؤمنین که رسالت طرف بوشهر را فرمودند نزد شما و
نشناختید نظر کنید بروز اول که هفت سال غیر او ایمان
برسول خدا نیاوردند هیچ نداشت و امروز چقدر مدعی ایمان هستند
ولایه است معنی حدیث سیرجع الاسلام غریبا کما بدء

فطوبی للغرباء که تلک سایر اهل بیت رجوع کردند و خداوند بقوله

خود وعا نمود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا الخ و در مرتبه

قائم که لسان الله است ائمه گردانید ایشان را الحاصل قیامت

مهدی ظاهر باشد در یوم مقداره الف خمسین الف سنة ظاهر

شد و کل شیء حشر و نشر شد و ظاهر شد قول الله کل شیء هالک

الا وجهه و کل جزا داده شدند و اعمالشان را هباءً منثوراً

گردانید معنی آیه که اگر ما علی الارض را فدا دهند از

فرع آنچه در قیامت است نمی‌مانند چه مال و چه علم که ثمر ندارد

اینست معنی والله المتکبر جمیعاً در لباس عبودیت ظاهر میشود

بنحوی که دین ایشان بر پا است و شاه میگردد هر نفسی را بر

عملش فرق نار و نور عدد باب است هر کسی در باب فاضل

در نور

در نور است والا در نار است امروز اهل جنت و نار را بعینی بشناسا

سئل عن تفسیر الحمد قال

امیر المؤمنین ع کل القرآن فی الحمد و کل الحمد فی بسم الله الرحمن

الرحیم و کل بسم الله فی الباء و کل الباء فی النقطه و انا النقطه

تحت الباء — فی تفسیر سورة الحمد

و اما جواب اگر کسی بخواهد از اشتغالات بهره برد اول از

ارض و طبیعت و هوا درگذرد تا آنکه حقیقتاً محروم نشود

و الا هیچ بهره نخواهد برد مگر ضلالت و گمراهی و اما مثل نقطه

باء مثل جوهر است که در هسته نارنج پنهان است که

مبدء درخت نارنج میباشد و معاد او ان است که

درخت نارنج شود و ثمر کند تا آنکه تکمیل شود رجوع باصل

خود کند و بعد در بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف پیدا شد
و نقطه جزء حروف نیست بلکه ظاهر در کل حروف پیدا شد
و کل مرآت است از برای نقطه و از برای هر حرفی حروف
شصت و شش حول پیدا شد و هر حولی بعدد هر پیدا شد و چون
شئونات حروف جمع شود یک حروف شود و در تعداد افتد
تا بعدد واحد شود و خود را در کل حروف جلوه دهد چنانچه در
عالم حروف بسم الله گشته و در عالم اجساد بر جهت دور گشته
و در هر عالمی بشبح همان جلوه در ظهور کرده چنانچه دوره خود را
طی کند قیامت آن برپا شود چنانچه در دوره ثالث نظر کن
که چون تمام شد ثمره اش حروف الف شد و حروف الف از نو شد
در مقام نقطه بود و چون دوره خود را طی کرد معاد آن برپا
حروف قی

و حروف قی شد و حروف قی آن روز در مقام نقطه بود و چون دوره
خود را طی کرد معاد آن برپا شد حروف ب شد و بیان امروز در
مقام نقطه پیدا شد تا ظهور من یظهره الله معاد آن برپا خواهد
شد چنانچه در من یظهره وجود نقطه در عالم وجود و نقطه اجساد
در عالم اجساد و نقطه عالم ارواح در عالم ارواح و نقطه حروف
در عالم حروف و نقطه جماد در عالم جماد و نقطه نبات در عالم نبات
و نقطه حیوان در عالم حیوان و نقطه سنه در عالم سنه و نقطه
یوم در عالم یوم و نقطه ساعت در عالم ساعت و نقطه واحد
خود را در کل شیء ظاهر کرده و جلوه داده اظهر از هر ظهوری
و اهل حروف قی از او محتجب گشته و بروز کل شیء از او
ظاهر گشته و نقطه و ظهور کل شیء از او گشته و نقطه تحت ثانیه

ظاهر گشته و بعد با ء دو بیا شه و سی شصت و نقطه در

هزار و دویست و شصت در تحت باء ظاهر شد انیست مبدء

قرآن و معاد آن هم در تحت مبدء اوست و ثمره مبدء اول

در معاد حاصل است چنانچه امروز ثمره مبدء اول ظاهر گشته

و بعد الله از پرده غیب بی حجاب چون شمس طلوع کرده اظهر

من کل شموس و بیان است امروز در مقام نقطه که در عالم افئده

مردم غرس شد تا ظهور من یظهره الله قیامت اول بر پا خواهد

شد و ثمره او را خواهید چشید چنانچه امروز ثمره قرآن

که در افئده مردم غرس کرده بودند ظاهر گشته و اهل حروف

اثبات از آن کوثره رحیق مختوم نوشیدند و اهل حروف

نفی از آن ضریع بر حلقشان ریخته شد هرچند رزق یک شده

که نقطه

که نقطه تحت باء را در (بعد الله) محجوب گشتند و در آنوقت

بروز کلشیء از او ظاهر گردد و ظهور کلشیء در بعد یکصد و ده

که چون اسم عام اول او را حذف کنند شصت و پنج شود یک

حرف چون از او بیندازند بعد الله شود و الله ظاهر در هیکل

حروف حی بیست و دو ظاهر شد معنی اول الله که او را ذات

مستجمع جمیع صفات کالیه توهم کرده بودند و غافل از آنکه

ذات ازل منزه است از دخول و خروج و اجتماع شیء این است

اول آیتی که او را در بعد الله محبوس و محزون خواهند کرد در

آنوقت بروز کلشیء از او خواهد شد و بروز جمیع صفات

کالیه هم از او ظاهر خواهد شد و مثال بروز رحمن است و خلق

خود را از رحمت عام بی نصیب کردند و محتجب شدند و چون

حروفات نفی کتاب خود را محروم نسنه از رحمت صاحب بی نصیب
گردند و رحیم قرار گیرد اهل حروف اثبات را واز برای نقطه
هفت شأن است در دوره نزول آن شأن اول الوهیت
شأن دوم ربوبیت شأن سوم عبودیت شأن چهارم محبوبیت
شأن پنجم تبرئت شأن ششم نبوت شأن هفتم رأفت
من دون الله و هم چنین در دوره صعود اول وامروز نقطه دور
در شأن ربوبیت ظاهر گشته چنانچه در هفت آیه حمد تعیین
شده واز برای هر ظهوری شأنی ظاهر گشته در دوره
محمد شأن عبودیت ظاهر گشته و در دوره عیسی شأن
محبوبیت ظاهر گشته و در این دور شأن ربوبیت ظاهر
گشته و همه در تحت تربیت شأن او بودند وحال چون

از عدد الله در لم رحیم کنید و از کنید نقطه الی نقطه خداوند
کند در اینقوم چنانچه ظاهر گرد در قوم موسی قحط و وبا بسبب
واصل نشدن در باب خداوند و اقرار نکردن در کلمه او و
باز هم رحم کند تا عدد اسم او تمام شود وامروز باید سعی
کرد بار خود را کمتر کرد که در دور لبه تحمل نکنید و هرچه بیشتر
سعی کنید البته زود تر بمنزل خواهید رسید و واصل بحق
شوید آخر باید منزل رفت و زحمت را کمتر کنید و برسید
از عقوبت الهی وای اهل بیان غافل نشوید چنانچه اهل
قرآن غافل شدند و حال آنکه هر یوم اقل دوازده مرتبه
سوره حمد را تلاوت مینمودند و غافل از آنکه چه میگویند
وامروز نقطه حقیقت حمد ظاهر گشته و مالک یوم الدین

تبغیر خواهید هر کس را که میخواهد و هدایت میکنید هر کس را که
میخواهد و این همان نقطه تحت باء بیبا شد که ظل هر گشته
در حروف ارضی و سماوی و در هر عالم بوده و هست و خواهد
بود و شناسی کنید خود را بنقطه متصل کنید و امروز صراط
مستقیم کشیده شده و بعضی نش برق جهنده گذشته و بعضی
نش فالحان و بعضی آو ریخته و بعضی در رکب افتاده و حال آنکه
هر روز اقل ده مرتبه دعا میکردند که نه اون راهی که برایشان
غضب کردی بلکه اون راه که برایشان رحمت فرستادی او
حال آنکه ما قبل خود را فراموش کرده بودند در قبر اول خود
که نتیجه عصیان ورزیده بودند و این ثمره اش بود که کور
محشور شدند و اگر امروز بعصیان ورزیده ثمره اش را در

دوره من یظهره الله خواهید چشید و همین بود زلزله یوم
که وعده شده بود که خداوند در قرآن ذکر کرده بود و چون
ذات مستجمع صفات کمالیه متولد شد آن شهر شهر الله و بیت الله
واقع شد و چون خون او ریخته شود در شهر ششصد و نوزده
بیت الله خواهد لرزید و دو انقض از جودات شهر الله علیه
خواهد شد مگر نقطه دور که دو اهلی خواهد گفت و امروز اگر
ایمان نیاورید چگونه در شب ایمان خواهید آورد و امروز
میزان حقیقت کشیده شده و قرآن بصورت بشریت محشور
شده مؤاخذه میکنید از اهل حروف خود و او را نمیشناسید
چنانچه آنروز نمیشناختند نقطهٔ تحت باء را و جبت طاغوت
را عبادت میکردند و در صفحه از صفحات قرآن نبود مگر

آنکه نسخ از شرک کرده بودند امروز نقطه در عالم تاویل ظاهر
گشته و تفضیل و او را نشناسند و حال آنکه نقطه بیان در
افئده مردم غرس شده که هر کسی نظر کند بی کم و کیف او را
خواهد دید یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولو
الابصار و بروز هر چیزی از نقطه خواهد شد اگر چه احکام
در کتاب باشد یا امر یا نهی یا قصص یا شکر یا هر چه باشد
ظاهر از نقطه خواهد شد چه کونیه و چه نوعیه و چه صوریه
و چه ملکیه در هر جا که ظاهر شود همه از نقطه خواهد شد و حجت بت
دور و نقطه واحده در کلشیء و مثل صد در کلشیء همه از نقطه
هو الواحد فی کل الواحد فی کل الکثرات من اول الاکوان
الی آخر الامکان و هو اول بلا اول و آخر بلا آخر و لیکن
ظاهر است

ظاهر است در کل مرآت و هر شیء مرآت است از برای نقطه واحده
و در هر مرآت که بخواهد خود را جلوه میدهد و شاخص کل مرآت
واحد است و انبیاء یعنی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد همه کلشیء بودن چنانچه کل خلق بصورت نوعیه ظاهر میشوند
و هر طور که ایشان خود را می آورند و لکن صورت نوعیه اول خود را
فراموش خواهند کرد و نقطه واحده کلیه فراموش نخواهد کرد و در
هر آینه که بخواهد جلوه کند چنانچه از این نوع چون در گذشتم
در آلهی ازل جلوه خواهم کرد و بروز کلشیء یحیی از ازل خواهد شد
و چون دوره اول تمام شود و بعد از سبع عشرات مرآت در
عالم الوهیت سیر خواهم کرد و در کره آخر شأن الوهیت
ظاهر خواهم شد و جمیع آنچه از اول آدم تا بحال ظاهر شده

همه را بیک حرف خط هم و بیان لسم اینست اون حقی که هیچ چشمی
ندیده و گوشی نشنیده، و اگر امروز جمیع ما علی الارض را شاهد
کنند و بخواهند حرفی از آنجا را محو کنند نمیتوانند و با وجود
این باز هم میگویند حجت بیاورید و غافل شده‌اند که اگر جمیع
ما علی الارض جمع شوند و بخواهند که اتیان مثل یک حرف از آنها
کتاب کنند نتوانند کرد و چون در دورهٔ اول کور بودند
در آخر هم کور محشور شدند و معلوم شد که هر روز که الحمد لله
رب العالمین میگفتند از برای رب خود نبوده و از برای حرف
شین که نفس مدبر خود بوده میگفتند والا امروز محتجب نمیشدند
از رب خود و رب خود را میشناختند و یوم لقاء الله را
تشاهد میکردند و از لقاء رب خود محروم نمیشدند و حال
آنکه

آنکه هر کس نظر کند در عالم کینونیت خود او را مشاهده میکند و
در آن عالم عبادت کرده نمیشود و شناخته نمیشود الا باو
و آمدن نقطه دور ثمره‌اش اینست که انسان را ملتفت کند
بر مبدء و حقیقت و کینونیت خودشان والا خود نقطه
منزه از آنست که او را محزون کنند و خود را محزون خواهند
کرد و کرده‌اند و انتظار میکشید که آیا بیاید حجتی بیاید برای
وفق آنچه شما میخواهید و شما عاجز کنندهٔ خدا شوید و دست
خدا بسته شده چنانچه یهود گفتند ای محمد شریعت موسی را
خراب کردی داشتنه و شریعت او باقیست و اگر آنکه ما نظر
شریعت او را برپا داری هر آینه بر تو ایمان میآوریم
آیا اون جواب نفرموده آنکه قبلهٔ من از برای من و

شما از برای شما و من متابعت نمیکنیم قبلهٔ شما را و شما متابعت
نمیکنید قبلهٔ مرا آیا مراد از قبله چه بود یعنی شما پیغمبر
بخواهش خود میخواهید و من آنچه گفته میگویم ید الله مغلول
نیست و الا دست شما بسته شده و حال آنکه دیده شد
که امر پیغمبر شرق و غرب عالم را گرفته و هنوز یهود انتظار
پیغمبر را میکشند و دستشان بسته شده الا ما شاء الله که
بر مراد آنها نخواهد آمد مگر در مراد الله و یجری مراده و
لا یجری مرادکم

فی تأویل الباء

و اما بر ناظران اشکالات مخفی نماند آنکه ملخص این باب
در تأویل باء است و شرح نقطه در ضمن گفته خواهد شد
و فهمیده نزد اولو الافئده شده و میشود و عدد باء ۲ است
ونقطه

و نقطه برتبه جوهر و کینونیت او میباشد و مراتب عدد حرف
اول باء اشاره است بواحد اول و عدد دوم او اشاره است
بر واحد ثانی و چون شئونات حروف را طرح کنند بعدد بهر
باقی میماند دوازده و عشره اول اشاره است بمراتب عدد
فوق مراتب واحد اول و حال در عدد هم اول فوق حدیت
ظاهر گشته که اول و اوسط و آخر و کل شیء او است اینست
که هر شیء در باء پنهانست و مبدء کل شیء است آیا نظر نمیکنی
بانکه هر حرفی که در عالم بخواهند غرس کنند که ثمر دهد از
باء ناشی میشود نشو آنکه در جماد و آب و گل و هم چنین
در نبات و در مراتب ماده و صورت و در شئونات عقل
و نفس و در کل مراتب جاری و ساری است و بوده و خواهد بود

وچون اسم واحد اول الی واحد آخر که اربع عشره بوده باشد
بعدد حی طرح کنند حاصل اون همان اربع عشر میشود واین آیت
عدد باء که در فوق مراتب اسم واحد اول بوده ودر آخر
عدد کرده نبعث واگر طرح واحد کنند حاصل اون همان پنج
شود واین همان پنج است که در اون بود واجتماع در یک
عبا کردند وچون بسم الله از باء تا آخر طرح کنند بعدد
واحد باقی میمانند هفت عدد در عالم مشیت وطرح حی کنند
باقی همان دوازده میماند که اول علی وآخر او محمد وعشرهٔ
اول او حاصل اسم اول و دو عدد بعد او اشاره است
بحاصل اسم ثانی وعدد کل بسم الله را ملاحظه کن که بعدد
فوق جلیت ظاهر شود وعدد اسم اربع عشر همان عدد

فوق الله

فوق الله ظاهر گشته واز زمان نقطهٔ الف تا زمان ظهور نقطه
بیان چون ملاحظه کنید همان حاصل شود وکلشیئ هم ظاهر
از باء است وامروز وجود باء در عالم ظهور ظاهر گشته و
تربیت دورهٔ خود را سکینه ومردم خود را از تربیت رب
خود محروم کردند وهم چنین باء بود که قسم میخوردند وکل
موقف سبب
مرتفع باد واو را باء سبب میدانستند وحال مدبر از
خود شده‌اند ای اهل بیان شما امروز فخر میکنید بر سکینه
ما از اهل ایمان شدیم وغافل از آنکه اختلاف خواهید کرد
چنانچه پیش از اینها اختلاف کردید ویکدیگر را تکفیر خواهید
کرد وحال آنکه محض گفتن که من مصدق هستم کفایت
سکینه وحال آنکه آسمانها وزمینها از فوق الله خلق
شده

شده و حال آنکه در شش روز جمیع مفسرین خلق السموات و

الارضین را معنی کرده اند و غافل از آنکه در توریة و انجیل

و قرآن مکرر فرمایش شده بود و آنکه در شش روز یا کمتر

اینهمه تکرار لازم نبود و حال آنکه آنقدر تکرار فرمودند و دو

روز جمع باء است و شش روز تفصیل باء است و چون شئونات

حروف راجع کننده در دوره اول شش باقی ماند و در دوره

ثانی ز و شش باقی ماند که بعدد فوق الله باشد و هر گاه اسم

ائمه راجع کنند همان نتیجه دهد و بعدد بسم الله را طرح

کنند باز هم همین حاصل شود مراد از سموات و ارض

منحصر باین ارض و سما نیست بلکه هر شیئ ارضی و سمائی

دارد و عرش و کرسی و لوح و قلم بسیار دارد تا آنکه

شرح

شرح اینها خواهد شد و اگر ای اهل بیان قوه شنیدن از این

واضحتر شما را میبود هر آینه از باء بسم حرکات و سکنات

حتی عدد انفاس جمیع اشیاء و عدد دانه های شعرهای بدن

حیوانات و عدد کل شیئ و علم ما کان و ما یکون همه را واضح

و مبرهن بیان میکردم اگر چه نزد اولوالافئده بیان شده

ای اهل بیان شما هم مثل اهل قرآن که اکتفا باینکه ما مسلمانیم

کردند شما هم نکنید و غرض دیگر ترتیب میباشد و الا لازم

باینهمه آمدن و رفتن نبود و قال امیرالمؤمنین من دو سال

از خدا کوچکترم و این دو سال دو شأن باء میباشد

و بعدد سنه سبعه و شصت و شش کننده عدد باء را که بعلاوه

اول سنه و ثانی هم همچنین و ذات ازل درمش نقطه

عدد

عدد اول دو فوق نود و عدد ثانی عشر فوق صد این است

که در اعداد فوق نه چیزی نیست و در عالم اکبر شی فوق ده

نیست این است من و علی از نور واحدیم من بمانم و او

من است ای اهل بیان این است اول اسراری که در این دوره

وعده شده بود و حال آنکه امروز همه محروم شدند و نمیدانند

چه سکینه و راضی شده اند بر اینکه بخورند و بخوابند گویا خبر

از خود ندارید که مردود باید واقع شوید و اگر جائی گفته شده

نقطه یا حرفی مثل این نفیسه را نتوانند بیاورند نه این حروف تهجی

میباشد بلکه همان حروف ابجادیه میباشد و اگر جمیع ما سوی الله

جمع شوند و بخواهند مثل یک حرف از این کتاب بیاورند نمی

توانند [illegible] نه قرآن در مقام نقطه بود و مجمل از مفصل بود

گفته شده

گفته شده مثل این قرآن و مثل یک سوره و مثل ده آیه عجیب

مراتب خلق فرمودند و چون امروز مقام تفصیل و تأویل

ظاهر گشته مثل یک حرف نمی توانند بیاورند و حروفات کتاب

خود مرا محو خواهند کرد بجایکه یک حرف اورا ندانسته

فخر کنند تا آنکه بکلی محو کنند شریعت بیان را و اسم رب.

خود را چنانچه در دورهٔ رسول الله محو کردند اسم وصی او را و چون بند

کره آخر در شأن اهل بیت ظاهر شوم همه محروم از رحمت رحیم خوا

شد مثل اهل قرآن که امروز محتجب شدند و اثبات هم بدست حقیقت

ولایت وصی و نیک گفتار شوند محو خواهند کرد شریعت مرا و ابرکرم

کتاب مرا باسم من انیست بعض شیطان که ظاهر خواهد شد و

سفیانی و اما در دوره ثانی انتقام خواهم کشید شیطان بدست

حقیقت نقطه بیان شده خواهند شد یعنی به شئونات او بر حروف خواهد

اربع

گاهی در دویست و شصت و گاهی در بیست و شش اغوا کنند اللّهم

العن اغوائهم جمیعاً ان اهل بیان در دورهٔ سوّم حمد بعد از طرح عدد

حروف جامع بسم الله عدد اسم الله باقی ماند و در دورهٔ چهارم

واحد جلوه کند و حال آنکه صفوة این دوره را که دورهٔ چهارم بود

باشد ترک خواهند کرد و چون دوره آخر حمد را ملاحظه کنید عدد اسم

نقطه قاف ظاهر شود و در دورهٔ پنجم حمد بروز کند سیزده نقش

واحد ظاهر و حمد عددش نه و مبدأش نه و معادش هم نه است

و کل حروف از یک است تا نه این است که کل حروف عالم ایجاد از

یک تا نه بیش نیست و تفسیر این اشاره است بکهیعص حمعسق

و این یک یعنی اضافه دارد عدد است عود او است این است که طرح شود

حمد نه است

حمد نه است و مبدء و معاد کل حروف میباشد و به اوّل باء اوّل بسم

در شأن آخر را چون عدد گیرند همان حروف اوّل عود کند و این است

که حمد مکرّر است و اینست سبع المثانی و به اینها از باب استخراج

ان

میشود و با حاصل اینست حرف اوّل او اشاره است در دورهٔ قرآن

بجهة هم و حرف دوم بعلی و چون عود کند دوّم اوّل شود و اوّل

دوّم چنانچه مشتهر اهل البصیرت شده که اسم اوّل نقطهٔ بیان را

ده

در دورهٔ بسم الله الابعد هفت آیه طرح کنند باقی میماند سیز

عدد و چون عدد فرق اسم دوّم را طرح کنند باقی نمیماند الّا ید

چون از عدد دو تا عدد پنجاه را طرح کنند بعدد واحد باقی

ما اثنی عشر و او را چون طرح کنند عدد با شود این است

معنی کلیشی در باب است اینست آنکه اهل صنایع روح و نفس

وجه گفته اند و نقطه بمرتبه نقطه و باء بمرتبه نفس وجه و نطفه
ظاهر در کل نفس وجه و نفس ظاهر در وجه و وجه ظاهر در ملک
و امروز حقیقت نقطه کلیه بر عالم در نفوس کل جمیع عالم امکان ظاهر
گشته و در عالم اجساد کل عالم ظاهر گشته و اموات جمیعاً احیاء شده
و مثل خلق مثل درختی که در زمستان مرده و نقطه حمل چون داخل
شود زنده شوند و آنچه در بطون اوراق بوده بروز کند و بعضی از
آنها هنوز وقت ثمر او نرسیده ولکن سبز و خرم شود تا بعد آنکه
تکمیل شده تا آنکه چند دوره بر او بگذرد تا ثمر دهند این آنکه
در قرآن فرموده که در بعضی در کمال میروند و بعضی در ارذل عمر
آیا نظر مورد که نمی‌آید باران از آسمان بر زمین و زنده میشوند
بعد از آنکه مرده باشند ای اهل بیان سعی کنید امروز که

نقطه حمل ظاهر شده اگر بارش دی را خورده‌اید تا ثمره خود را ظاهر
کنید طوبی لکم اگر بارش دی را نخورده‌اید ثمر نخواهید کرد هر قدر
مانع از بارش خوردن داشته بحجبه ای امروز دور از ثمر مانده اید
و هر قدر از بارش زمستان دور شده‌اید البته از نقطه حمل بعد محروم
خواهید شد چنانچه اهل قرآن محروم شدند اینست که در آیه
نور فرموده آتشی بسبع نکرده درو روشن شده و این همان
ذات مستجمع است که نور سموات و ارضین است و مثل چراغ او است
آیا نور اثر غیر نیست و وجود انسان یا حیوان یا هر شیئی
همیشه بوجود نطفه نیست و اثر همان نطفه نیست آیا او همان
بمرتبه چراغ نیست که بسیت و او در چراغدان پیدا شده
و این مشکوة همان وجود حجبت دور پیدا شده که در هیکل

کلیشیٔ ظاهر است و مصباح اول اشاره بشئونات عدد اول
باء است و مصباح دوم اشاره بشئونات دوم باء است و
در اینجا باء آخرش واقع شده اشاره بدورهٔ بیان است که
اسم آخر اول واقع شده و چون در مقام عود حرف اول آخر
واقع میشود در مقام اول که محمد مقدم بر علی شده و در دورهٔ
بیان آخر اول شده همانست که منتهای کل حروف شیئی میباشد
که امداد فوق از برایش نیست و همان مبداء کل حروف میباشد میشود
و معادل نه حرف میشود سیاید زمانیکه هیچ از اینها را نشنیده
باشند و خود را بر بیان چسبانیده باشند و حال آنکه رد کل بیان
و احکام بیان را کرده باشند و مرآت مرا محزون کرده باشند
و از حقیقت باء بسم محروم باشند و خود را الله دانسته

و در نقب ... باشند و ... که در ... الله باشند ...
اهل بیان غرض از اینچیزها که گفته شد نه اینستکه اظهار کنند
اینکه ما ها برتری از سایر مردم داریم اگر چه فهمیده شود عمل کنند
زهی سعادت و اگر خدانخواسته محض شنیدن و خوب گفتن باشد نشنیدن
بهتر است و آخر خود را بعذاب خواهید کرد و چون گفته شد که
بسم الله نوزده حرف میباشد که اول اول باء است و آخر او واو
میم و حی و هو و واحد هر شد در او ظاهر است که اگر او را
طرح کنند هفت و پنج و دوازده میشود و هفت در عالم مشیت
و پنج در عالم نفسانیت و دوازده در عالم روحانیت
شرح مشیت و اراده و قضاء و قدر و امضاء و اجل و
کتاب و در نقش سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه

و در عالم ارواح محل تقسیم دوازده رگ در قلب میباشد و طرح

شئونات حروف واحد باقی شصت و یک شود و اشاره است

بطریقه بیان و حاصل او همان باء است و چون در نفوس آرند

حاصلش چهار نفس مراتب انسان شود چون طرح می‌کنند نود و

شش شود و اشاره است شش او بظهور الله و نود او اشاره است

بواحد اول و در مکعب اشاره است بر شش جهت انسان و کل مو

جودات و ممکنات زیرا که اسم هر شیئ گفته شد از نه تا نود

خارج نیست و همه در شش خلق شده و از شش جهت خلق شده

و شش جهت مراد است چون او را طرح کنند باقی واحد در کل

شود طرح هر کنند نفس جامع کمالات شود این است سرّ

همه شئونات در انسان و شش هویا فوق مراتب شصت

و جمیع اسرار قرآن در این حروف میباشد و این حروف است که عدد باء

شده و تفصیل او است و حرف اول او اشاره است بجمال شش

مراتب خمسه و حروف اللهیت که اشاره بذات جامع کمالات در

عالم وجود شده و در عالم واحد مرکز امکان شده و در فوق مراتب

هر شیئ دیده و هر شیئ ظاهر شده حتی آنکه یهود او را فهمیده‌اند

که اسم اعظم اللهیت است و او را بزبان نمیگویند و در کتاب

تاریخ ثبت است که اگر از یهود بپرسند که این چه حروف میباشد

جواب گویند که همان است که از لسان کبرتر جاری میشود و حرام

میدانند نام او را بزبان برند و هم چنین اهل حروف ق گو

بجای هر باء استعمال کنند که اول اسم اعظم خداوند

میباشد و بعضی گفته‌اند این مباویه مثل آنکه در بعضی

و علامت معصوم ای خوانده اند مثل ای سامع کل صوت الخ و حال
آنکه ای لغت فارسی میباشد و هنوز نفهمیده اند که چرا چنین
گفته شده و حال آنکه هو سامع کل صوت بوده و بجهت احترام ای
خوانده اند و همان اوّل نقطه بیان است که در زمان غیبت [illegible]
بود بر ذات اسم اول اما همین شش روز خلق آسمان و زمین و کلّشیئ
میباشد و گاهی دو روز گفته شده مجمل دو حرف با ه میباشد و
پنج مجمل حرف اوّل و شش حرف دوم و هم درست میباشد و آنکه
گفته شده در دوره ق که بر قبر اموات بالای سر آن نشسته و یک
حمد و ثنا زده قل هو الله بخوانند و خداوند او را بیامرزد فوراً
در آن هو گفته میشود و عدد اسم امیرالمؤمنین از او حاصل
میشود اقرار بولایت شده سرّ آمرزش این بود که از

هر کس سؤال میشد جواب میگفتند که امر مبهم شده است این ا
معنی هو که جاری در کلشیئ میباشد که نفس ثابت کلشیئ میباشد
و اجتماع شش هو الله ظاهر شود در او اینست که کل اسماء از
این بروز خواهد کرد و گفته شده امیرالمؤمنین صد و نود و نه اسم
دارد و از برای ذات ازل هزار و یک اسم است و حضرت رسول
نود و نه نام دارد و این ده اسم همان حرف هو میباشد که
اشاره است بذات ازل و مشیت اوّل و نود و نه جمیع مراتب اسم
امیرالمؤمنین را دارد من اوّل الامکان و آخر الامکان و مشیت اوّل
و آخری از برای او و هو الله البارئ المصوّر فی الارحام کلشیئ
و هو علی کل شیئ قدیر   امّا مخص این باب آنکه
چگونه است مراتب و شئونات حی و وجود واحد و حی و هو

میزان کل قرآن است و گفته شده که عود بسم الله واحد شود و هو
وحی مراتب روح و نفس او میباشد و الله مرکز از برای واحد
و واحد در کل میباشد و چون مراتب احاد بسم الله الی آخر را
ملاحظه کنند شش ظاهر شود و همان الله که مرکز است ظاهر شود
و چون اون را در مراتب تمات و عشرات طرح کنند همان مراتب
اسم واحد اول شود و چون طرح مراتب حروف آخر واحد را بعد
واحد طرح کنند ظاهر شود از او چهارده واحد حی کل الملک و در
مراتب تمات اون نظر کن مراتب مشیت اون ظاهر شود و چون
جامع اون را ملاحظه کنند و در عالم مشیت واحد ثانی الی واحد
آخر شود و بروز واحد اول و ثانی شود و در نفس او مقام
ختم کل شود ای اهل بیان اگر خارج مقام نقطه نشود هر آینه

شرح اسرار جمیع عالم الامکان را از باء بسم بروز میدادم و نخواهید
این بیانات را فهمید حق فهمیدن مگر آنکه جلوه کنم در مرات واحد
بروح در مثلث در مراتب اسم واحد اول و هم چنین در زمان
مراتب واحد اول این بود معنی آنکه اهل اعداد گفته بودند که بدوح
در مثلث اگر پر کنند معجزه میباشد و هر چه بخوانند از او ظاهر
میشود ولکن ندانستند که اون چه لوح میباشد و بدوح چه
میباشد و حال آنکه اگر نظر کنند اسم بدوح در هیچ ادعیه
یا در قرآن یا در خطبات یا زیارات ملاحظه نشده و این است
اون لوح مثلث و اسم بدوح وفق دهد و ای اهل بیان
اختلاف خواهید کرد میانه این قوم تا آنکه گمان نکنند
که دیگر از اهل حق در این قوم باشد و همه شما ها مشیت شهد الله

کنید و رو شهر حقیقت شین کننده خود را من الله دانید ولد و
باشید و آثار او و چون بسم تمام شود پر کند عالم را و چقدر
ستم خواهید کرد بر نفس خودتان و حال آنکه هر وحی نیران در
واحد شده اینست که هر مراتب آحاد و عشرات و مآت و آلاف
او همه هو شود اگر چه تعداد از او شود همان هو شود و هم غنی
حی باقی است در هیچ مراتب از مراتب تغییر نکند و عدد بسم الله
آنکه واحد شده این است که واحد در هیچ مقام تغییر نکند و لکن
در مراتب اول تغییر کلیتی از او شود این است که حرام شد غیر از
عدد واحد احکام بیان در هر شیئ باید جاری شود و حرام است
آنکه اگر کسی بخواهد تغییر این سه اسم کند و آنها که نوشته شد
مخزون و مکنون اسرار است اگر فهمیده نشود رد نکنند او را که

صاحب

صاحب او خواهد رسید و بدانید که وقت بروز او نیست و از
لسان قرآت ثلاثه ظاهر و جاری خواهد شد و تکرار بسم الله
در قرآن اول عود ثانی الی آخر یک بسم الله شود دادن هم محض
از برای سوره مبارکه حمد است و اول قرآن است و اول حروف
آن باء است و آخر قرآن سین است و باء اشاره است به
رب و سین اشاره است بزمان ظهور و رب دو حرف علیا شد
و باء دو حرف و در عود گفته شد که اسم اول و آخر شده و
اسم آخر اول شده و باء اول بسم بوده و حال در آخر رب
واقع شده و در مرتبه آحاد او در باء و در مرتبه عشرات او
بعد از طرح واحد باء است در مرتبه مآت او باهمه
باء است و در مرتبه الاف او عشره فوق اسم واحد ثانی است

مرکز مکلّفین است مشتملهٔ مرکز اینعالم هم دوازده برج است و مرکز
سال دوازده ماه است و مرکز لیل و نهار دوازده ساعت است
و مرکز اسلام دوازده وحی رسول الله است و همچنین در امم
سابقه چنین بوده و در مراتب کلّیه دو اشاره است بواحد
اوّل و عشره او اشاره است بر واحد ثانی و اینست که واحد
از بسم بیرون آید مثل اینکه بسم صد و دو است و چون
طرح واحد کنند شش طرح کل واحد نتیجه دهد و همچنین طرح
حی همان نتیجه دهد و طرح هو باقی شش عدد ماند و بسم در
در مراتب آحاد او همان الله شود و باز همان نتیجه الله
دهد و در مراتب مآت اوّل مراتب الله شود و چون هو
را طرح کنند شش از او باقی ماند فاضل او بمراتب را طرح

مقام روح از او ظاهر شود و چون مقام روح از آلاف طرح هو
کنند واو واحد شود و ظاهر در ملک شود و چون بسم الله
دو کرده و واحد شده تغییر در هیچ مراتب نخواهد کرد و حرام است
حرام بیان الی یوم القیمة و حلالست حلال بیان الی یوم القیامة
امّا مخفی اینباب آنکه گفته شد که مرکز بسم الله الرحمن الرحیم
الله است و مرکز الله با و است و باو دو عدد میباشد
و گفته شد که هو دو حرف است و حرف اوّل او ها است و ها را
عرب بشیئی اشاره کنند که حاضر و موجود باشد مثل اینکه
بگویید هذا فلان داد او اشاره است بغایب از حواس
و ادراک چنانچه تغییر چنین کرده اند و مرکز الله هو است
و عدد آحاد الله دوازده میباشد و این است آنکه

گسسته شد باقی طرح مراتب آحاد هو این مراتب فوق الله شود
و در مراتب عشرات او ن همان نتیجه واحد کل ده هم باز همان
مراتب فوق الله شود و چون طرح می کنند همان نتیجه کل
واحد شود و طرح هو باقی یک عدد شود و او ن مرکز است
از برای بسم و همچنین در مراتب آلاف طرح واحد باقی
هو ماند که همان باء است و طرح می باقی همان عدد آحاد
بسم و مرکز عالم امکان شود و طرح هو باقی ده عدد شود
دانسته که کل شیء از باء استخراج میشود و اگر الله را نجو اهند
از بسم در آورند در آید حرف اول او در مراتب آحاد
و حرف آخر آنرا در مراتب آحاد و حرف وسط آنرا در
مراتب عشرات الله شود این است عدد هر حرفی در

عالم امکان که ممکن است و واحد اول در هر حروف امکان و هر
وجود جلوه کند و ظاهر شود پس اگر جلوه در حروف نفی کند
اثبات شود و اگر التفات خودرا از اثبات بردارد نفی شود
این است معنی جفر جامع و جفر ابیض از اهل بیان آیا نظر
نمیکنید بر اینکه اگر بخواهد نقطه دور در هر شیئ جلوه کند می
تواند مثل آنکه حضرت امیرالمؤمنین در یک شب چهل منزل
مهمان بودند و منزل خودرا هم خالی نکرده بودند و در عرش
نزد خدا و رسول بود آیا در عالم دیگر نبوده بلکه در کل عالم
امکان بود مثل آنکه آفتاب در عالم چون ظاهر گشته پر کرده
کل عالمرا مثله اگر صد آئینه بیارند در آنها همه مقابل شود
پر از اشکال چنانچه مثل سگ و خوک و شیر و گرگ و گربه و موش

واشکال اینها هر چه نظر کنید در او ونها همان اشکال دیده میشود
و هرگاه آفتاب خود را در او جلوه دهد محو خواهد کرد کل آن
اشکال را و چیزی در او جلوه و ظاهر نشود غیر از آفتاب و آفتاب
هم جای خود را خالی نکرده باشد و چون توجه خود را از آنها
بردارد باز همان اشکال مختلف ظاهر شود این است که ایمان
عرض حاصل ندارد و این است معنی کل شیء یرجع الی اصله
چنانچه امروز مشاهده میشود بسا از کسانیکه ایمان عارض داشته‌اند
و حال ثمر بخشیده و محتجب از آفتاب شده‌اند و هیچ ضرر بر شمس
حقیقت نرسانده‌اند و بر خود ضرر رسانیده‌اند و بعضی مرایا
ثابت خزانه‌اند و نیست در آنها مگر آفتاب و بعضی
نیست در آنها مگر اشکال مختلف و بعضی آفتاب در آنها

ظاهر میشود و زود غروب میکند و بعضی قدری در آنها توقف
میکند و بعد غروب میکند و بعضی در آنها طالع میشود و ثابت
میشود چنانچه امروز مشاهده میشود و این عبادات که متعارف شده است
که یک چشم برهم زدن انسان مشغول از آن نیست عکسش این است
و هر کس بدون عبادت و بندگی بخواهد که مقابل با شمس شود مثل
این است که آئینه را در چند بقچه بپیچد و در چندین صندوق
گذارده و مقفل کرده و در عمارت چند تو در تو گذارده
و همه آنها را ببندد و بگوید من آفتاب را در این آئینه مشاهده
نمیکنم و منکر وجود آفتاب میشود و بعضی دیگر از اینهم
عجیب‌تر مشاهده میشود که میگویند من مشاهده میکنم بجهت
آنکه ملاحظه میکنم و بعضی میگویند مشاهده میکنم بجهت آنکه

بترسید برادران‌ها که شما کور میباشید اینرا نشنوید و با ز اول هم

اول دوای بر هر دو فرقه و اینها بجهت این حجاب ها است

که بر خود پیچیده‌اید و این حجابها برداشته نخواهد شد الا بتصفیه

نفس و عبادات و اعراض از نواهی اینست که خداوند در

هیچ دور و کوری و سالی و ماهی و هفته و روزی و ساعتی چه

در غیب و شهود نبی را معزول نکرده تا اینکه واجبات و

مستحباتی قرار داده حق از برای وجود واحد در کلشیء و اینکه

که عبادت انبیاء از همه بیشتر بوده و هست چنانچه حضرت

صادق ع را آب خر مبارک را شخص سنگی میزد و حضرت ذکر

میفرمود و او عرض کرد قدری تأمل کنید که لب مبارک

آزار نشود فرمودند که میترسم که فوتم رسد و در ذکر خدا

نباشم

نباشم و چون خود وجود حجت آئینه نقطه ذات ازل است این

که خود را آنی از او غافل نمیکنید اگر نعوذ بالله غافل کند حجاب

شود از برای او ای اهل بیان شما ها غافل خواهید شد البته

که خود را هلاک کنید و بر السنه مردم خواهید افتاد تا بحدی که

دیگر اعتنائی بر یک حرفی از بیان نکنید و هر چه از کفر ها و

زندقه ها که باسم بیان گفته شود همه را قبول کنید و لکن اسم

بیان را محو خواهید کرد و از جنت و ثمره بیان محروم شوید

و نور خدا خاموش نخواهد شد و گفته شد که عدد آحاد بسم

عدد الله است و مرکز الله با است و مرکز بسم الله الله است

و از هر کلمه آیات الله را بخوانید بسم الله الی آخر را

در آورید بیرون و از با هم بیرون میآید نمیآید و از الله

بیرون نیاید مثل آنکه الحمد لله را اگر بخواهند که بسم الله از
او استخراج کنند مرتبه آحاد اون باء است و مرتبه اعداد اون
مرتبه واحد است و واحد از او حاصل شود و مراتب روح اون
و نا حاصل از مراتب آحاد اون حاصل روح واحد ظاهر شود
مراتب نفس اون الله از اون حاصل شود و مراتب آیات اون
عشر اسم واحد ثانی از اون حاصل شود و مراتب آلاف اون
خمسه و ملک حاصل شود این است که نقطه تحت باء اگر چه
در هر جا که خواهد جلوه کند و در هر حرفی از حروفات کتاب
خود را نظر کند کل شیئ نشاهد میشود و اگر چنانچه در مراتب
الحمد نظر کنید مثل مراتب بسم الله از نقطه ظاهر نیست
ولکن چون بسم الله جزء حمد است و نقطه در تحت باء ظاهر

شمس

شمس در الحمد غایب است و چون بخواهد که نقطه جلوه در
حروف اول کند محمد شود که واحد اول بر ذره باشد و اون
در مقام نقطه است و رتبه مرآت است از برای اون این است
شمس نقطه که ظاهر در مرآت که اگر مرآت از برای نقطه نباشد
نقطه خود را ظاهر نخواهد کرد چنانکه گفته شد و فرمود لولاک لما
خلقت الافلاک که مراد از افلاک خلق کل شیئ بوده و معنی
عالمین است و لولا علی لما خلقتک یعنی اگر مرآت از برای
نقطه نبود نقطه ظاهر و مرئی نبود چنانچه هیچ شیئ بدون
واسطه اخذ فیض از ذات ازل ننموده و واسطه همان
نقطه میباشد و در هر دو رو کوریا اخذ از نقطه بیواسطه
مرآت نمیتوانند کرد هیهات هیهات و افسوس از اینکه

کل حجبها بهم رسانیدند تبلیغ خودرا به انبیاء مستغرق مرآت
بودند چنانچه در حدیث معراج مکرر خداوند فرمود که ای محمد
که را در زمین خلیفه کردی حضرت فرمود علی بن ابیطالب را
و آیا نظر کن در این حدیث که خداوند مکرر این را فرمود و
حال آنکه باتفاق کل عامه و خاصه که رفتن رسول الله در
معراج از رفتن تا مراجعت هنوز کوزه آبش نرفته و
حلقه در در حرکت بعینه و در شب هم واقع شده بود آیا
زمین خلیفه از برای چه میخواست اگر از برای مسئله بود
که وقت مسئله پرسیدن نبود بلکه از برای اون بود که
وجود اون اگر خالی کرده بود عالم وجود را همه معدوم
میشدند زیرا که وجود اون مرآت بود از برای نقطه

وکل شیئ

وکل شیئ مرآتند از برای وجود اون هرگاه شاخص مرآت
از مرآت منحرف شد البته کل مرآت منحرف خواهند شد
لهذا این بود آنکه مرآت خود را مواجه داشته و شاخص شده
از برای کل شیئ شده اگر آئینه تمام حکایت در مقابل شمس
گرفته شود و هزار آئینه مواجه شود با او البته که کل مرآت
حکایت شمس را ثابت خواهند کرد زیرا که آئینه اول در مقابل
نقطه میباشد نسبت بر ثانی آئینه وجود واحد اول آئینه
نقطه حقیقت تحت باء میباشد وچون صعود بر اصل که
نقطه باشد کند لازم شود آنکه قائم مقام گذارد در شغل
خود والا جمیع شغل خود معدوم شوند این است معنی خلیفه
و قائم مقام و وصی و هرچه خوانند و اینکه اینهمه تاکید

شده حتی آنکه گفته شده که اگر خلیفه نصب نکردی ہیچ تبلیغ
رسالت نکردی و در قیامت اول ہیچ سؤال نخواہند کرد
چنانچه مشاہد شد که اول نقطه سؤال از واحد ثانی کرد با ...
سنی که بروز در شیعه کرده واین حروف نفی ثلاثه در نار
لعنه مانده وخواهند برد ومعلوم شد حقیقت ولایت و وصایت ابوبکر
را نبار بعد جزا داده حقیقت نقطه واحد اول بلبان خود
وکور ماندند این حروف تا مگر قلیلی چنانچه حروف ص و ت
والف واین قلیل ہم خواہند کر برد وخود را روشن جلوه
دہند مگر ضعفان که در خطر بزرگ میباشند چنانچه
مشاہد خواهد شد که انهائی که خود را از اہل بیان میدانند
ونسبت خود را بر بیان میدہند وکور میباشند چون

برمن

برمن وارد آرند آنچه در شهر شصت و نوزده دجال را بر
الاغش سوار خواهند کرد که در زمان نقطه بیان ظاہر بوده
وکذب ہا بر او خواهند بست و در شهر غیا فرود خواہند
آمد و دجال غایب از نظر بعضی بکذب ہم جزا ظاہر
خواہد شد از جزئه معروف ۳۵۴ و پرورش اوہم
چنین خواهد بود ہمان چنین وبستان فقی کتاب بیان خواہد
برد و آنجا که نقطه بیان را محزون کننده آنجا نشو ونما خواہد
مقدار ۱۰۱۱ کرد وبعد از آن در شهر غیا مسکن خواہد گرفت و اسم
شهر غیا را شهر السلام خواهد گذارد وحال آنکه اگر
اہل اون شہر را مشاہد کنند در کل روی ارض مثلی
اول را در کفر و زندقه یافت نخواهند کرد حتی حجت

الا اہل

... اهل هند بهتر اند از ... بجهت آنکه او خود ...

راهی در دست دارند و تجاوز نمیکنند و اهل شهر غیا از

هر فرقهٔ وطریقهٔ در او هست و هیچیک از آنها در طریقه

خود حرکت نمی کنند و دوست از دشمن ممتاز نیست و

اغلب یهود میباشند و هر کس هم یهود نیست از آنها که

یهود میباشند پست ترند از اهل بیان تغافل نشوید

از خودتان که از اهل هر ملل پست تر خواهید شد و از

نصیب مرآت اول و دوم من محروم خواهید شد و مرآت

ششم بتوضیح پر خواهد کرد عالم الواح کلشئ را الله

نیظهرمن کلشئ و هو علی کلشئ قدیر و بصیر

اما ملخص انقلاب آنکه همه ناظران این کلمات مخفی نمانند

... فت ...

آنکه معرفت حجت و مرآت فی معرفت مرات و مرآت شناخته

نمیشود مگر بجهت و شناختن حجت وجود او است و اما وجود مرآت

بجهت مرآت است که بشناساند حجت دور را و ترویج دهد احکام

و شریعت و حکمت و انشراح علوم مخزونه حجت دور را و تجاوز نکند

از آنچه حجت بر او القاء کرده و پا پیش را جای پای شاخص خود

گذارد و اگر چنانچه انحراف کرد مرآت کاذب بوده باشد

ششم آنکه در دورهٔ ق نظر کن که شناختن حروف اول نفی

حروف ق شناخته نمیشود (نشد) الا آنکه مخالف شاخص از او

بظهور رسید چنانچه کل عامه و خاصه هم قائل شدند و چون

حروفات نفی بر نفی رفتند انکار عصمت انبیاء نعوذاً

بالله کردند چارهٔ نداشتند و همین بطلان کفایت بهمرا میکنند

های های افسوس که هیچ دوره مثل این دوره حجت ظاهر
نشده که میزان کلشیء را بیان کرده بجهت آنکه اختلاف نشود
مثل دورهٔ قبل که اول در مرآت شدند و بعد در احکام و تسعه عشر
در این دوره گفته شد که بعدد واحد بوده باشد و بعدد بسم الله
الرحمن الرحیم یعنی خداوند در این دوره توحید خود را در هر شیء
ظاهر کرده بجهت شرک و خواستند نفی شرک از این دوره کنند
و توحید خود را در این دوره ظاهر نماید و حال آنکه حجت نمیکنند
و اهل این دوره از هر قومی بدتر خواهند کرد تا بجائیکه اسم بیان را
منسوخ کنند و برپا کنند حقیقت دجال را در اول و آخر
و برپا کنند الذی او را یعنی حقیقت هدایت دیگری را باسم
بیان و خود را در هلاکت اندازند و مردم را در شبهه تا آنکه

دیگری سبیل کنند که داخل در ایمان شود الهی اینها هستند که
خون مرا میریزند هر ساعت و میخورند خون مرا و خراب میکنند
ترا و اوصیاء ترا و انبیاء ترا الهی ایشان را همیشه در نار
بعد انداز و بده آن عذابهائیکه وعده شده بود در یوم ظهور
من یظهره الله برسان و هرگز بآتش نور خود دل ایشان را منور
مگردان و ایشان را بعذاب دنیا و آخرت هر دو گرفتار کن آمین
یا رب العالمین   وای اهل بیان واقف باشید که بنقطهٔ
ظاهر شود مرآت من بعد از یحیی که اسم او اسم من است
و فعل او فعل من است و نزد او است آنچه بر من نازل شده
و از شهر الله محروم خواهید شد شما را در شهر الله خواهم
خوانند و بر بیت الله خواهم نشست و نزد او است حجر موسی

وتابوت سکینه و عصای موسی وحجر لنه حجر الاسود را بنوعی که کل
خلق عاجز شوند وحال آنکه هیچ گمان درحق او نکرده باشند از
خیر مگر شر را و در سینه ظاهر گشته کل امور را و در اسم اول
او اسم آخر من است واسم آخر او اسم اول من است و در مرتبهٔ
تب
عدد آحاد اسم آخر او مراتب خرق اسم آخر من است و در مرا
امداد اسم آخر او یک نقطه جاری است وچون نقطه را بردارند
ودر مرتبهٔ امداد او دو نقطه جاری گشته که یک خورش داشته
ومع دو نقطه اسم اول من شود و عدد اسم آخر او عدد اسم
آحاد آخر من است نمیشناسند احدی از ناس او را باسم
بیان تا آنکه اظهار کنند ودر زمان اون که زنده بوده
باشد در شهر کور هم چنین ظاهر شود و گوش بر حرفش نکنند

تا اینکه در سنهٔ چهل واصل شود بر حقیقت [illegible] و پر کنند حروف
اثبات من عالم بقا را وخالی کنند عالم موت را و بعد از
منقلب شدن حقیقت [illegible] لا ر غالب شود حقیقت مرآت من
وای اهل بیان نمائی خواهید شد از ظهور من یظهره الله وچون
نقطه بیان در شهر ششصد ونوزده غروب کند بدست حروف نفی
کتاب بیان گرفتار خواهید شد و هر کفر و شرک و زندقه که بر شما
گوئید لا ونعم نگفته و همه را باسم بیان کنند ولیکن بیان را
هیچ از شما قبول نکند باسم من یظهره الله وحال آنکه در زمان
من یظهره الله از اول حقیقت مدار مرکز طلوع شمس ذات
ازل قبول نخواهند کرد مگر قلیل چنانچه در اینجا رد کردند
وباسم او از کاذب او قبول خواهند کرد و گفته شد که اسم

هر شیئ در بسم است و بسم در باء است و گفته شد از باء آن

نقطهٔ دوره ق و اسم نقطه بیان بیرون بیاید و اما باء با

نقطه اسم آخر مرآت بیان است و اسم اول او اسم واحد

اول است و اسم آخر نقطه بیان است و آحاد اسم اول او

عدد اسم آخر او است ای اهل بیان واقف شوید بر

اینکه نزد ظهور من یظهره الله محتجب نشوید و هر کس خاتم عقیق

باید در دست داشته باشد و باو تسلیم نمائید و اگر خاتم را گرفته است

از شما قبول کنید و اگر رد کرده قبول کنید که آنچه حکم کند جاری است

بر شما و هزار مرتبه بیان را خواندن در زمان او مثل یک

آیه خواندن کتاب او است و آنچه حکم کند باو هدایت

اما ملخص اعجاب آنکه سائل سؤال از نقطه باء و کیفیت

آنکه قرآن در باء است کرده و غافل از آنکه نقطه در هر جا بخواهد

از هر حروفی کلمهٔ را بیرون بیاورد و مثل آنکه بعضی چیزها از

نقطه باء بیرون آمده و ملاحظه شده اما تغییر جدا نشده مثل آنکه

الحمد پنج حروف میباشد و تأویل آن بمحمد و علی میباشد

زیرا که بعدد آحاد اسم واحد اول بیست و بعدد آحاد الحمد

بیست و بعدد اسم واحد ثانی یازده میباشد و اسم واحد

اول بدون نقطه و الحمد هم بدون نقطه و اسم واحد ثانی

یک نقطه در آخر اول میباشد و اول یک نقطه چون در اول حروف

الحمد گذارند محمد میشود و علی در او پنهان است یعنی محمد و علی

تربیت همه عالم کنند چنانچه اول نقطه در غیب باء

رتب واقع شده و ظاهر آیا نظر بکنی که اسم واحد اول

بدون نقطه است و اسم واحد ثانی در آخر او یک نقطه واقع شده

است این است که بمعنی ترتیب بر دو حرف است و نقطه در حرف آخر او

و حرف اول اشاره است بر واحد اول و حرف آخر اون اشاره

است بر واحد ثانی اینست معنی باء که واحد ثانی بمرتبه

نفس خوانده شده و معنی نفخت نفسی و روحک روحی و لحمک

لحمی الی آخر والعالمین بعدد آحاد اون بیست و چهار علیا شده

و نوزده اون حروف اول اون بسم الله است و پنج از اون

اشاره است بر حاصل هر که حقیقت نفس کلیه علیا شده

و پنج عالم کبیر که در صورت عالم اصلاب و بعالم دنیا و بعالم برزخ

و بعالم معاد و غیر از اینعالم بعالم دیگر نیست و چون مدار

تغییر باء است شرح اینها خواهد شد بعد پس تأویل این و

واحد اول جامع و واحد ثانی مفصل و تربیت کلیه گفته چنانچه

در اینعالم نشو شده اگر نقطه دور بخواهد اسم و فعل و حرکات

کلیه را الی یوم قیامه من اوله الی آخره از الحمد بیرون

آورد که هر طفل نابالغ بفهمد ممکن است الهی بعزت و جلال

و اقدس مقدست که حفظ مراتب این عبد را کن که انوار ترحم

کرده به عالم مرا و نزدیک شده که موجی زند قطره برای این

ارض یابس خشک بریزد که به مرده زنده کند چه در حفظ

تمام نحو درا و گفته شد آنکه الحمد مراتب آحاد و مراتب

بعدد باء است دون نقطه و چون نقطه با بو و بعدد باء

ظاهر شود حمد شود و اسم واحد اول شود و چون طرح

واحد کنند باقی او یک شود و چون نقطه در او جلوه کند

مراتب فوق اسم واحد ثانی شود و مراتب اول مراتب فوق

واحد اول منقط و چون بخواهند جمیع قرآنرا از باء بیرون

آورند ممکن است و اصل بسم تأویل او این است محمد و علی

ذات جامع و مرقی ارکان اربع و ظاهر در کل شیئ و شمس

فی کل مرایای اشیاء ممکنات بوده و هست و خواهد بود

و باء اشاره است بر واحدین اول و ثانی و سین اشاره است

از خلقت کل شیئ و ذات جامع کمالات و بروز کل شیئ و

میم اشاره است بارکان اربعه که محل تکمیل کل شیئ بوده

و هست خواهد بود یعنی محمد و علی حقیقت شمس مشیت است

که پرورش میدهد و مرقی کل شیئ میباشد اینست که باقی

نماند چیزی الا بسم الله و الرحمن عدد آحاد اون بعینه عدد

تجاوز از باء کرده و گرفته که رحمن صفت عام است

باین معنی که شامل نفی و اثبات هر دو میشود و هنوز در عالم

موهوم بوده اند اگر چه در تفسیر درست میباشد و لیکن

در تأویل رحمن همان عدد بسم الله میباشد و

لام اشاره است بر ثلاثه که ظل شمس حقیقت و الف

در اول اون میباشد اشاره است بر وجود واحد ثانی

و چون ثلاثه ظل شمس حقیقت را از آخر اون رفع کنند باء

شود و واحد اول و ثانی شود اینست که عدد بسم عدد

الله است و همه شیئ در باء است و باء محل اجمال است

و باء نقطه است در مقام سین و سین نقطه است در مقام

میم و الله مبدء کل شیئ و معاد کل شیئ و رحمن صفت

از برای الله زیراکه دیگر چیزی خارج از الله نیست و گفته شد
علت رحیم صفت خاصه او است یعنی حروف نفی در او نیست
(یا عدد آحاد)
و همه اثبات است و در واحد اول عدد حروف بسم الله ا
الرحمن الرحیم است یعنی تمام است بسم الله و بقول متکلمین
ذی بال است و باید هر فعل و امری که ذی بال باشد ابتدا
به بسم الله کند یعنی آنچه در عالم امکان تکوین ایجاد کل شیء
بوده باشد همه در بسم الله بوده باشد و هست و بوده و
خواهد بود و در مراتب عشره الرحمن نظر کن که مراتب اعداد
اسم حروف نفی واحد اول ظاهر گشته و این حروف اولاد
که اشاره است بر حقیقت حروف اثبات کونیه خود در
اینجا خارج شده باین معنی که التفات خود را از عالم

صورت او برداشته مثل آفتاب بر آئینه اگر در صندوقخانه
نباشد شعاع او هست اگر نزد وجود صورتها هم نبود ما ا
اهل بیان باید دانسته که در چه شغل مشغول میباشید که اگر
مشغول خود باشید از حق محروم میشوید و اگر محروم از حق شدید
از این جنت و رحمت محترم محروم خواهید شد
اما بر ناظر اینکات مخفی نماند آنکه معنی قیامت این است
موعود کتاب از ظهور شجرهٔ تورات [illegible] تا ظهور شجرهٔ انجیل
قیامت موسی بوده و ظهور شجرهٔ انجیل تا ظهور شجرهٔ قرآن
قیامت انجیل بوده و از ظهور شجرهٔ قرآن تا ظهور بیان
قیامت قرآن بوده و از ظهور شجره بیان تا ظهور من یظهره
الله قیامت بیان است و از برای هر ظهوری تا ظهور

دیگر مدتیست که از شش کمتر نیست و از شصت بالاتر نیست

و هر دورهٔ ده هو میباشد این بود که دورهٔ قرآن یازده

دوره که اشاره است به یازده محل تجلی و بروز گذشته و در

دورهٔ دوازدهم دین او بروز واحد آخر که عبارت است

از حقیقت واحد اول بوده باشد ظاهر گشته این است که

در ظهور من یظهره الله بعد حی دورهٔ او تمام میشود و در

دورهٔ واحد ظاهر خواهد شد ولکن بعد از آحاد و یک بسم

حقیقت دویست و سی و یک ظاهر شود در حروف اثبات

جلوه کند که عبارت از دویست و سی و هشت باشد و اتباع

خود را که حقیقت حروف نفی باشند در لباس حروف اثبات

مثل خودش همه را جمع کنند و مانع شود از اینکه بگذارد

اینها داخل در ایمان شوند و گاهی در شهر غیاث و گاهی در دویست و

شصت و گاهی در بیست و شش اظهار الوهیت خود کنند

این است آنکه خداوند هر قومی را بعد از غروب نقطه امتحان

میکند وای اهل بیان همه شماها از دین بیرون خواهید

رفت و همه عبادت طاغوت خواهید کرد مگر قلیلی که کبریت

احمرند و چون سنه سی و شش ظاهر شود ملحق بشود بر اصل

حروف نفی و چون بسم واحد اول تمام شود که سنه چهل و

دو بوده باشد ظاهر شود حروف اثبات بتوح در لوح

مثلث پر کند جمیع الواح حروف اثبات بیان را و با خبر

باشید از اینکه در زمان حقیقت حروف نفی که خود را

در حروف اثبات جلوه داده کافر بر بیان بودن بهر آیت

از ایمان با وجهت آنکه در زمان ظهور حروف اثبات آن
کسانیکه کافر به بیان بوده اند ایمان خواهند آورد و آن
کسانیکه ایمان بر حقیقت حروف نفی آورده اند ایمان نیاورند
این است اول فتنه های آخر الزمان که وعده شده بود دجال
قوم   الواحد الاوّل من خامس   امّا ملخص این باب
آنکه گفته شد که نقطه تحت باء نقطه اصلیه است و نقطه فوق
نون نقطه وصلیه است و نقطه تحت باء نقطه مقصود کونیه
است و امّا نقطه اوّل که اصلیه است باین معنی که چهار مقام
از برای او که عبارت از چهار مقام است مقام اوّل او مقام
سموات است که مقام توحید در ذات بوده باشد و مقام
دوم او مقام توحید در صفات بوده باشد و مقام سوم او

مقام توحید

مقام توحید در افعال بوده باشد و مقام چهارم او مقام
توحید در عبادات بوده باشد و مقام اوّل لا اله الا الله و
الله اکبر و مقام دوم لا اله الا الله سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و مقام سوم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و مقام چهارم لا اله الا الله رب العالمین عما یعبدون و این است
مقام کلیه عالم ملک و هم چنین مقام کل شیئ که جماد است و
نبات و حیوان و انسان و کل جمع است از برای انسان و
اوّل آن مقام غیب فؤاد است که باطون توحید میکنند
خداوند را در ذات او یعنی اوّل او عین آخر او است
و آخر او عین اوّل او است و ظاهر او عین باطن او است
و باطن او عین ظاهر او است لا اسم ولا رسم که میسر باید

نه اسم است از برای او نه معنی از برای او و در اصول کافی

میفرماید که اگر بگوئی او هست شرکی و اگر بگوئی او نیست

کافری پس هستی فرض شیئ است با او و ذات هم شیئ فرض

است پس او شیئ فرض شده شریک متعدد قرار داده و

اگر نیست گوئی تعطیل است و تعطیل کفر است پس بجز اقرار

به نفی و اثبات که مقام لا اله الا الله است ملجائی نیست

و در این مقام نفی بجهت شرک است و اثبات کفر است

و در این رتبه از نفس مشیت گرفته تا مرتبه جماد که ادنی

مراتب است همه علی السواء اند در معرفت و هر کس قریب

تر است بهتر دانسته که او شناخته نمیشود چنانچه مشیت

اولیه میفرماید ما عرفناک حق معرفتک از این مقام است

که او مملکت کل شیئ شده یعنی آنطور که او بی کم و کیف و بی سبب

و مثل قائل شده دیگر کسی قائل نشده و هم چنین است از

مراتب مشیت تا مراتب جماد و در مقام مشیت کسی را شریک

نیست و در مقام اراده که عین مشیت است مقام امام است

و کسی را در آن رتبه راه نیست و تا مقام قضا که مقام ارکان

است که مقام انبیاء است و مقام قدر که مقام نقباء است

و مقام امضاء که مقام نجباء است و مقام کتاب که مقام

مؤمنین است و مقام اجل که مقام کل خلق است این است که

میفرماید که نمیرسد بایمان کسی الا آنکه اقرار کند بر این

مقام سبعه و در مقام قضا محل بداء است یعنی از مشیت

و اراده و قضا هر گاه گذشته و در رتبه خلق بیاید

یعنی میشود از مقام نقیب تا مقام جماد تبدیل شود یعنی
نقیب نجیب شود یا مؤمن شود یا در رتبه آید
یا کافر شود و هم چنین نجیب و هم چنین مؤمن و هم چنین بر
عکس ولکن از این رتبه گذشته رتبه انبیاء محال است
که تغییر کند الی آخر و هم چنین است مراتب انسانیه که در عالم
فؤاد و عقل و نفس میشود چیزی وارد آید که بکل اعضاء و کتاب
واجبی نیاید واما تغییر آن حیوانیت فؤاد و عقل و نفس نیست
ولکن تغییر از برای مراتب جمادیت و نباتیت و حیوانیت
وانسانیت وارد آید مثل آنکه جمادی آن از ضعف
بقوه رسد و هم چنین روح نباتی و هم چنین روح حیوانی
و هم چنین روح انسانی و بر عکس از قوه بر ضعف مثل
آنکه

آنکه طفل ترقی کند و بقوه جوانی رسد و یا از جوانی به پیری
رسد یا آنکه از مراتب جمادی و نباتی بحیوانی رسد و از
حیوانی بانسانی رسد یا بر عکس که خداوند میفرماید کالانعام
بل هم اضل ولکن تغییر در آن سه مراتب پیدا نخواهد شد
مثل آنکه گفته شد که طفل را ده سالگی یا زیاده یا کم اگر
مشاهده کنی و بعد از شصت سال دیگر او را مشاهده نمائی
او را میشناسی اگر بجهت مراتب جماد و نبات و حیوان
و انسان بوده که هیچ چیز آن نبود که او را دیده پس
آنکه او را شناخته همان مقام مثلثه اوست که او را
تغییر نکرده است والا اگر تغییر کرده بود هر آینه او را
نمی شناختی بار بها از برای هر مقام از نقطه دو وجه است

وجه اعلى و وجه ادنى يعنى ظاهر و باطن روح و جسد غيب
و شهود سر و علانيه و با گفته شد كه عدد او دو ميباشد
و با تفصيل است از براى نقطه و هو عددش يازده و حرف
اول او اشاره است بر حاضر و حرف دوم او اشاره است
بر غائب و باء تفصيل نقطه است و هو تفصيل باء است
و اما نقطه مشيت رسول يك جهت او اشاره است بر ظاهر
مشيت و يك جهت او اشاره است بر مقام غيب الغيوب
مشيت اين است كه ميفرمايد من نشناختم ترا حق شناختن
و عبادت نكردم ترا حق عبادت كردن سوره نساء
ولولا فضل الله عليك و رحمته لهمت طائفة منهم
ان يضلوك و ما يضلون الا انفسهم و ما يضرونك
من شىء

من شىء و انزل الله عليك الكتاب و الحكمة و علمك ما لم تكن
تعلم و كان فضل الله عليك عظيما
و اما ملخص اين باب آنكه سائل سؤال كرده از مراتب
نقطه نسبت بحروف چنانچه در اين آيه فرموده شش كه اگر
نبود فضل خدا بر تو و رحمتش قصد ميگردند طايفه از
شما را
ايشان كه اضلال كنند ترا و اضلال نميكنند مگر نفس خود
و ضرر نميرسانند ترا از چيزى اى سائل چشم دل باز كن
كه صاف ببينى آيا فضل خدا و رحمتش چه ميباشد آيا
فضل او تنزلات ذات او است العياذ بالله و الله كه او
منزه است از ترقى و تنزل يا قرب يا بعد يا دخول
يا خروج و قس عليهذا بلكه از تنزلات ذات
نسبت

مشیت اولیه امکان است هر جا که فضل و حکمت یا علم یا رزق
یا وحی هر چه باشد همه از تنزلات ذات مشیت اولیه است
نسبت بما دون خود پس در این آیه تصریح فرموده که اگر
فضل خدا نبود بر تو و رحمتش پس قصد ضلالت و گمراهی
میکردند یعنی ترا گمراه کنند و نخواهند گمراه کرد ترا زیرا که
نفس او و حروف وجود او و محل تنزلات ذات مشیت شد
که فیض بر کل شیئ از این محل برسد و اگر چنانچه این وجود
نبود محل ذات مشیت هر آینه قصد گمراهی تو از برای تو
میکردند یعنی ما دون قصد گمراهی ما فوق خود را نمیتوانند کرد
مگر گمراه میشود نفس خودش چنانچه کل شیئ ما دون تو
چگونه میتوانند اضلال ما فوق خود را بلکه علت وجود

و ما ثبت خود را ضرر نمیرسانند این است که مخاطب کرده در
این آیه وجود رسول خدا را که اگر از عالم مشیت تو
خدا نازل نمیکرد علم و حکمت بر وجود تو هر آینه وجود
تو نبود که بداند علم و کتاب و حکمت و هر شیئ که در وجود
بوده باشد و باشد فضل خدا بر تو عظیم پس وجود
واحدیت در ملک و حروفیت در عالم حروف یعنی
مرآت کلیه از برای شمس حقیقت ذات مشیت ازلی
و شمس حقیقت ذات کل شیئ این است که فرموده که اگر
این وجود مرآت حقیقت نبودی هر آینه ترا گمراه
میکردند و اگر تنزلات مشیت اولیه نبودی نبودی
که بدانی کتاب و حکمت پس فضل صفت است

که به اند علم و حکمت و چیزی را پس نظر کن که چقدر تنزل کرد

از مراتب حقیقت نفس مشیت تا عالم وجود گشته و اینها ان

وجود اولیه است که نقطه حقیقت کل شیء است پس سامع آست

از برای ما فوق خود و گویا است از برای ما دون خود پس

هرچه ای سائل از این کلمات فهمیده شد کلیه که همه در او

حیران و معطل بودند همه شرح شده و این چیزیست که

مطابق سؤال و عقول سؤال کننده است ولکن آنچه با نجا ج

کل خلق بود از این استخراج نشده اگرچه در نزد اولو الالبا فتده

استخراج شده و تقدوت آیه لعبد را الی ضلال بعید

او هرچه میخواهم در گذرم بجزئیت عالم ذات صمدانی

متموج گشته و ارضیکه قابل باشند مش همه نمیشود و الا

از برای الله و صفت دون ذات است این است که یکجا اسمش

فضل بوده و یکجا جبرائیل و یکجا وحی بوده و در هرجا که گویند

همه مراد از اعلای خود با دون است البته فضل از جملهٔ

(یا جبه)
صفات لطیفه است نسبت بر جبه این است که او را

عظیم خوانده نسبت بجبه و نسبت با فوق خود که ذات

مستجمعه بوده باشد صفت واحد است و نظر کن در

حدیث جبرائیل که حضرت فرمود بصورت اصلی خود را جلوه

ده تا ترا اش بهره نمائیم و چون تعبد را امکان نه بطور واقع

جلوه کرد مدهوش کرد ما دون خود را و هم چنین اگر ما

فوق خود را دیده بود جبرائیل هرآینه معدوم شده بود به بین

اگر فضل خدا نبود هرآینه در مراتب جبرائیل جبرائیل نبوده

اسرار را که نمینوشت و در دجله میریخت و فرمود جاری شود
از لسان رجل فارسی جاری میشد الهی مرا حفظ کن و مرا
نگهدار از بغی حسد و از شر اشرار و لسان مرا از
گفتار بجهت عدم تحمل قابلیت خلق و آیه دوم سائل اگر
سائل بهوش باش که می‌شنوی اگر بهوش نه‌ای و نفهمیده
تصدیق کنی و اسمش این برده باشد نفهمیدیم ولکن چون
یقین دارم که از حق است و محض خوشنودی برای این عبد ظلم
عظیم کردی زیراکه اگر چنانچه دور از فهم تو بود این را جواب
شما گفته نمیشد و چون مقام فوق از برای این علما ثناء
الله ثبت و بوده ولکن بقیه جواب سائل گفته شد
وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء

حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم
وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت
تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی
به من نشاء من عبادنا وانک لتهدی الی صراط مستقیم
الی آخر سوره و نباشد هر انسانی را که سخن کند با او
خدا الا بوحی یا از پس حجاب در این آیه تصریح آنچه
گفته شد همه را تصریح کرده بلی در مقام انسانی قابل بی
واسطه احبا اخذ از فیض کلام یا غیر کلام نماید مگر بوحی
یا از پس حجاب مراد از وحی در وجود از عالم فواد است
تا قلب پس اینها واسطه اند میانه وجود نبی و رسول
یا وجود انسان چنانچه مشاهده میشود که اگر فواد و عقل

نباشد فهم کلمات حجت نخواهد شد پس باین سبب واسطه است
میانه وجدان ان و رسول یا حجت و مقام حجاب هم آن
پرده ممکن است و واجب همان غیب الغیوب مراتب فوق
ان ان است و کلیتی که دارد بر فؤاد و بعد بر عقل و بعد
بر نفس و بعد بر صور ذهنیه آیا اگر چنانچه مراتب فؤاد
ترا گوید بر صور ذهنیه تو که اگر فضل من نبود تو نبودی
که بدانی چیزی یا بگوید که تو ندانی مگر آنکه فرستادن
رسول من بسوی تو یعنی بتعلیم نفس و نفس بتعلیم عقل
و عقل اخذ از پس پرده حجاب فؤاد به و از من آنچه
میخواهم به از آتش بجهت آنکه من بالاترم از تو و حکیم
میباشم آیا این مراتب نسبت بما فوق خود است یا مادون

خود اگر نسبت بما فوق است حق است چنانچه در خود است چه [illegible]
و اگر گویند با دون خود است که محال است مادون بر مافوق مسلط
شود چنانچه در خود است اگر نظر کنی بل بدیهه او است هر [illegible]
چنانچه حکیم علیم فرموده چنانچه میفرماید وکذلک اوحینا الیک
روحا من امرنا و همچنین وحی کردیم بسوی تو روحی از امر خود
مراد از روح مراتب عقل است و امر رسانیدن نفس بر صور
ذهنیه و هرگاه تنزل میکرد از اول عالم فؤاد بسوی عالم
ذهنیه صورت عالم صوریه نمیدانست که چیست کتاب و
ایمان چنانچه در وجود خودت مثل زده شد اگر فهمیده شده
باشد پس گردانیدیم او را نوری [illegible] تا هدایت
کنیم بندگان خود را چنانچه اگر وجود تو نبود شیئ نبود که

بداند کتاب وایمان را پس وجود تو است واسطه میانهٔ واجب
وممکن چنانچه عوالم عقول ونفس وذهن تو است واسطهٔ میانهٔ
وجود جسمانی خودت تا عالم حقیقت مشیت اولیه عالم رفیع خود
وهر آینه تو ئی بر راه راست واین صراط مستقیم معنی دارد
که تمام خود شرح خواهد شد الباب العاشر من باب الواحد
اما ملخص این باب آنکه گفته شد که نقطه تحت باء ظاهر در
کل حروف میباشد ووجود کل شئ مرآت است از برای نقطه
ونقطه ظاهر در کل است در هر عالم که ملاحظه شود همه معروفند
بر نقطه حقیقت خود ومعرفت نقطه مقدم شده بر معرفت
ما دون خود چنانچه ملاحظه میشود که نقطه احاد که در
احاد کلیه عالم است در هر جا نظر کنند اول احاد

کلیه را

کلیه را اش هر مثنا نیه و بعد این جمله را چنانچه اگر طفلی در سن
ده سالگی مثل هر کس و بعد او را ش پرده ننمائی تا شصت سال
دیگر یا کمتر بمحض نظر کردن او را می شناسند بجهت آن است
که اول نقطه در اول اول ظاهر بوده واین را بنفسه شناخته
ونه نقطه با ون این است که از برای نقطه تغییری نیست بلکه
از برای مرآتیت تغییر کلیه پس اینکه فرمود منم نقطهٔ
نقطهٔ تحت باء پس معلوم شد در تحت باء کل شئ ثبوت است
وقوام کل شئ از او است اینست در زیارت جامعه صغیره باید
ان ذکر الخیر کنتم اوله وآخره ومعدنه ومنتهاه واصله
وفرعه وقس علیه هذا اینها همه را اگر ملاحظه کنید خوا باید
فرید نه اینکه نعوذاً بالله لا من شعور گفته شد بلکه

واقعی میباشد که اگر نباشد کل شیئ بر حسب تکوین کون
معدوم ولاشیئ خواهد بود و هم چنین چنانچه در نوشته
های قبل شئونات نقطه معلوم شد و کلمه بسم الله الرحمن الرحیم
چهار کلمه و نوزده حرف است و چهار نقطه است و سه تشدید
واما کلمه دوم اول اشاره است بر عالم عقول و کلمه دکلمه
اول اول اشاره است بر عالم فؤاد و کلمه سوم اول اشاره است
بر عالم نفوس و کلمه چهارم اول اشاره است بر عالم اجساد
واما از برای هرکدام مراتب بسیار است چنانچه در حروفات
معلوم است و از برای هر کلمه ظاهری است و باطنی است بلکه
از برای هر حرفی چنین است بلکه از برای نقطه دو صورت است
باطن و ظاهر است بلکه از برای هر یک دو وجه است

مجمل است و تفصیل مثل آن گفته شده و تعبیر باء آنکه باء مجمل
و هر مجملی نسبت بخودش مقام کلیه چهار مراتب را دارد
که بسم الله الرحمن الرحیم باشد و باء بعددش دو است و از برای
هر شیئ دو مراتب این ظاهر و باطن صورت و معنی و تفصیل
او سین است و بعدد سین آحاد او شش و تفصیل او شصت
است و میم بعدد آحاد او چهار است و تفصیل او چهل است
واما دو عدد باء یکی اشاره است بر معنی و مراتب ماکان
از برای او و متعلق است بر کره فرق که عالم تکوین کونیه
بوده باشد و بعدد ثانی او اشاره است بر عالم ظهور
که عبارت است از عالم انفاس واجساد و کلیه این عالم و
سین بعدد آحاد او شش است و اشاره است بر شش جهت

کل شیئ که اشاره فرموده است خداوند خلق السموات والارض

وما بینهما فی ستة ایام ودر جای دیگر فرموده است که خلق

کردیم آسمان و زمین را در دو روز اشاره بباء است و شش

روز اشاره بسین است و شش مجمل است از عالم شصت و

تفصیل سین است که اشاره است بر جامعیت هر شیئ چنانچه

در حدیث یقین شرح شده که چهار مراتب است از برای یقین

زهد و تقوی و ورع و یقین و از برای هر کدام ده مقام است

پس از برای هر جهتی از جهات ستة ده مقام است و در محل

خود خواهد رسید زیرا که غرض شرح نقطه باء است و میم

عدد آحاد او چهار است اشاره است به مراتب اربع و

عناصر اربع که مقام تکمیل کل شیئ است اینکه کلمهٔ اول ستة

تسمیه چنانچه گفته شد که از برای هر حرفی همین مقام است و

نقطه در آنها همه ظاهر است و به مراتب است از برای نقطه

و نقطه مقام فوق عرش است از برای کل شیئ چنانچه در آیه

فی ستة ایام اشاره فرموده اند و در آیه نور اشاره بر همین است

و در آیه نار الله الموقده اشاره بر همین است که مقام فوق

افئده است که غیر او باشد و هم چنین در قرآن بسیار است

فطرة الله وغیره اینها آیات بسیار است که صریحاً شرح

فرموده اند و همه حروف قائمند بر نقطه چنانچه در خطبه که

امیرالمؤمنین فرموده اند انا هو مقام هو بینی ما بجای

خدا ایستاده ایم و در حدیث و زیارات بسیار است

شرح این مطالب اگر مشعر شوی همه را در خود دست به

نمائی

نمائی و یقین کن که دیگر محل شکوک شیطان و وسوسهٔ خناس
نباشی و اگر چنانچه در عالم امکان غیر از اینها مشعر مشیدی
هر آینه از آن بادهٔ سکر و طلب و وجد والی آخر در ذائقه
میچشانیدم که هرگز بخود نیائی و اینها در عالم رجعت یعنی عالم
نفوس که از جبه رجعت بر او خواهی کرد خواهی چشید زیرا
که عالم اجساد ضیق است و کاسهٔ که یک چارک آب بیش
نمیگیرد چگونه بحر محیط را در او جای میخواهی دهی هرگز امکان
ندارد چنانچه در آیه سبقه البحر اشاره فرموده اند حال مشعر
شو تا آنچه نقطه حقیقت تو ترا امر میکند بسوی آنها و
خودت مشعر گر نشیه هستی و در عالم ظاهر ملتفت نیستی چه
بشو این حقیقت خودت و خود را بر بیز جاها نیازی که شاید

مائی پیدا کنی که اطفاء نار حقیقت طبیعت خود را کنی و مسهل
آتش خودت زیاد میشود و غافل شدی از مرض خود و دوا
نخواهی کرد چنانچه اگر طبیب تشخیص مرض ندهد دوا نخواهد
جست تا مبدء خود ندانی معاد خود را نخواهی فهمید این است
بلکه کل خلق را که تشهیر بنمائی آخر قدری هم ملتفت
شو کل انبیاء و اولیا آمده اند از برای آنکه چیزی از خیر و شر
خارج بیاورند و در تو گذارند بلکه آمده اند که ترا ملتفت
کنند بر اینکه گنج خود را در صندوق گذارده و آن را گم
کرده و حیران شده و در هر جا تفحص مینمائی نمیدانی کجا
گذارده بلکه فراموش کرده که چه در او است اودعا
بر تو نشان دهند آیا معجزهٔ اعظم از این هست

برای تو دارد و لو کمان پدر تو بوده باشد چنانچه بعلت آنکه
اگر میگوئی در حق او احسان میکنم وقتیکه زنده بود نکردی
وحال آنکه میدانستی که او میمیرد و علم بر خیانت های تو
نسبت بخودش و نسبت با خدا نداشت و ترا دوست میداشت
و حال عالم شده و ترا البته دشمن میدارد و چگونه تو در
حق او احسان خواهی کرد و احسان هم چه نفعی دارد از
برای تو و نفع و احسان تو با و این است که خدا امر فرموده
که نفعش باز بخودت برسد باری اینها که گفته شد
همه اش از برای این است که ملتفت شوی که تو صاحب
عقلی و عقل خود را بشناسی و مشعر شوی پس این است
معجزهٔ اعظم که کفایت میکند از دون اعظم این است

اگر مرده زنده کردن هم بود محض این بود که تو اقرار نمائی
بر اکملیت او و آن وقت طلب فراموش شدهٔ خود را
بنمائی و الا همه مرده ها زنده شوند از برای تو سودی ندارد
زیرا که تو خود زندهٔ حاصلش چه بوده از برای شما پس
اگر خودت را بر خودت شناسانید و آنچه مال خود و در
ید خود بوده که خودت نمیدانستی نشان بر تو دهد اعظم از
مرده زنده کردن نیست زیرا که مرده شخص خارجی است نسبت
بتو تو میتوانی که شبهه کنی که آیا حق است یا سحر است و
لکن در خود چگونه شبهه کنی زیرا که هرگز کسی در اینکه خودش
هست یا غیر تشکیک نکرده دیگر اینکه این منفعت از
برای خودت میباشد و زنده شدن مرده بگو چه نفعی

معنی لا اله الا الله عدد بسم دوازده عدد الله دوازده
عدد لا اله الا الله دوازده و سیفر نشنید مائیم عدد حروف
لا اله الا الله و این لا اله الا الله چهار کلمه است و بسم الله
الرحمن الرحیم چهار کلمه و الله چهار حرف است و هر کلمه
از بسم الله چهار حرف است مگر کلمهٔ اول که سه حرف است
بجهت آنکه در آحاد کلمهٔ آخر اول یک عدد اضافه است
و اول یک عدد مرآت نقطه تحت باء است چون که مراتب
غیب الغیوب ظاهر در ما دون خود است با مراتب اولیاست
که لا سیّن مراتب جامعیت که شصت بوده باشد که مراتب
جامعیت داشته که لا اله الا الله بوده باشد و هم مراتب
الله است که چهار بوده باشد این است که در اول

امر رسول الله امر فرمودند به لا اله الا الله پس کل شیئ
در لا اله الا الله بوده و اقرار بر کل است نه آنکه معنی
پنهان بوده که اقرار بر توحید کفایت میکرد اگر چنانچه است
بیان بر فطرة الله الذی فطرة الناس جمیعاً نامربوطا
پس اگر بگوئی که اینها اختراع است ما از خودت که هنوز
خارج نشدیم بلکه آنچه گفتیم هنوز معنی یک حدیث نشده
و در حدیث جابر امام ع فرمودند ای جابر آیا میدانی
چه چیز است معرفت معرفت توحید اول معرفت معانی
دوم معرفت الابواب سوم معرفت امام چهارم معرفت
ارکان پنجم معرفت نقباء ششم معرفت النجباء هفتم
ای جابر چنانچه خداوند عز وجل در قرآن فرموده در

... اشاره شده که اگر بخواهیم این آیه را و حقیقت
این مطلب را بتفصیل ذکر کنیم همان است که فرموده اند که
اگر همهٔ صفحهٔ ارض قرطاس شود و جمیع دریاها مداد شود
باز هم الی ماشاء الله مدد رسد تمام نخواهد شد ولکن اختصاراً
ذکر کنیم تا بعضی بی نصیب نگردند و اما چون که مراد در شرح
نقطه بود رجوع بنقطه کردیم و چون گفته شد که نقطه جزء
حروف نیست و اینمراتب توحید است که شناخته نمیشود و
اول او عین آخر اوست و آخر او عین اول اوست و در
این مقام نه اسم نه صفت دارد و هیچ شناخته نمیشود
و هر شیئی باو شناخته میشود و اینمقام مقام لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار است و ذات اوست که دلالت

مسکینه

مسکینه بذات او و منزه است از هر اسم و صفاتی و مبرا است
از مجانست با مخلوق و نه ذکر شیئی است آنجا و نشناخته
اورا کسی حق شناختن و علی السوی است در مقام توحید
از برای کل شیئی و در این مقام معرفت او از نفس مشیت است
تا مراتب جماد و آنقدر باید دانست که چهار مراتب توحید
است از برای کل شیئی از نفس مشیت تا مراتب جماد همه راجع
بسوی او که توحید در ذات و صفات و افعال و عبادات و
فرق اعلی و ادنی در این مراتب این است که اعلا آنطور
که در اینمراتب توحید مسکینه او را که هیچ شریکی در اون
قرار نمیدهند ادنی نمیتوانند و آنها هر چه مقام شان رفیع
تر است بهتر دانسته که او را نمی شناسند و باید مقام

حقیقت است و نقطه ظاهر در حقیقت است یعنی حقیقت قائم

بذات لم یزل و لایزال اما مجملی شرح یقین قال الله تعالی

لا یصل الاعمال الا المتیقنین و فرمودند ائمه که نیست مؤمن

الا اهل یقین و جهل پایه دارد و نمیرسد کسی بیقین الا

بچهار مقام مقام اول زهد دوم ورع سوم تقوی

چهارم یقین و ده مقام است از برای زهد و معنی زهد این است

که فرمود من عرف الدنیا فتزهده یعنی کسیکه شناخت

دنیا را پس قبول زهد میکند یعنی از دنیا میگذرد و هرچه

که او را از خدا باز دارد اول دنیا است و این مراتب اول

زهد است و مراتب دوم این است که او را مشغول بغیر خدا

نمیکند که فرمودند امرهای مباح ما را از خدا باز نمیدارد

در هیچ امری باین معنی که اگر جمیع دنیا را براو بدهند که یک ساعت

مشغول گرفتن او باشد او را قبول نخواهد کرد و در ذائقه

او غیر ذکر خدا چیز دیگر مزه نمیکند و هم چنین تا آنکه بجائی

رسد که اگر جمیع دنیا را بیک نفر دهند و او را هیچ نباشد

شکر خدا خواهد کرد که مرا هیچ نیست شاید مرا از خدا باز

دارد و غافل کند که مقام زهد سلمان است که با این فقر است

که در حدیث سلمان ذکر کرده اند که حصیر را او زحمت کشیده

و هیچ قلبا شکفته نشده بقدر ذرهٔ و همه حزن او این بود

که شاید بحق نرسد و این مقام اشاره مرتکب نشدن بحرام

و نخوردن تا آنکه میفرماید که این حلوا بسیار شیرین است

و از ممر حلال است اما من که علی هستم از تو نمیخورم

و مقام دهم زهد اول ورع است اجتناب از کل محرمات و
مرتکب شدن کل عبادات است تا آنکه بجائی رسید که پای
جای پای عملی نمیگذارد و هیچ از عبادت حتی ناخن گرفتن را
در وقت معین فرو گذار نمیکند بر کل واجب و مستحب عمل نماید
که مقام سلمان است و مقام دهم ورع اول تقوی است
و تقوی مقامی است که فرموده اند ان اکرمکم عند الله اتقیکم
و این مقام مقامی است که هیچ کس را بخدا شریک نکرده تا
آنکه بهشت رفتن و جهنم نرفتن را هم با او شریک نکرده که
اگر او را همیشه در جهنم بدارند خدا را عبادت میکند و هیچ
از تقوی او کم نمیشود و آخر مقام تقوی اول یقین است
و این یقین اول اول این است که او در هر حال خود را میدید اند

که هیچ

که هیچ مقام در او کم و زیاد نمیشود و خود را در مقام خود می بیند
چنانچه حارث فرمود اگر بخواهم کفش های اهل جهنم را جفت کنم
میدانم و آخر اول این است که اگر پرده های حجاب را همه را
بردارند هیچ یقین او زیاد یا کم نگردد و خود را و آنچه خود بیت
او است همه محو شود و محل تجلی ظهور حق شود این است که فرموده
صاحب علم ما کان و ما یکون است و اگر این چهار مراتب
را طی نکند چگونه این طور میشود که میفرماید آیا مساوی
است عالم بر جاهل
محروم خواهید شد و چون گفته شد که نقطه جزء حروف
نیست بلکه ظاهر در کل حروف میباشد و در شرح الفا لمعین
چنانچه گفته شد که پنج عالم که عالم ذرات و عالم اصلاب

و یک الف میباشد و چون در سه نقطه جلوه کند هزار شود
و این سه نقطه نقطهٔ عالم امکان است باین معنی که عدد
سه عدد جمع است که متکلمین هم گفته اند دو نقطه اول وجود
و واحد است که باء باشد چنانچه گفته شد و اون نقطه آخر
اشاره است بر حقیقت اون نقطه مشیت اولیه که ظاهر
در کل حروف میباشد و از برای خدا هزار و یک اسم است
و این صادر در کل امکان است باینمعنی که یکی از اون
اسم مراتب واجب است و باقی مراتب امکان است این
است که در العالمین ظاهر در کل امکان است و چون
مراد شرح نقطه باء است تاویل العالمین بعد خواهد شد

وغرض

وغرض این بود که دو نقطهٔ او اشاره است بر باء که واحد
اول و ثانی بوده باشد و نقطه آخر او اشاره است بر
حقیقت اون نقطه کلیه در کل شیء که جزء حروف نیست
و کل حروف مرآت است از برای نقطه و الف اشاره است
بر ایجاد واحدین باین معنی که چون باء یک حرف و دو
عدد میباشد در مراتب حروف الف است و در مراتب
عدد باء است چنانچه در سورهٔ سجده میفرماید الله
الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام
ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی ولا
شفیع افلا تتذکرون یدبر الامر من السماء الی الارض
ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما

تعدون ذلک العالم الغیب و الشهاده العزیز الرحیم الذی
احسن کل شیء خلقه و بدء الخلق الانسان من طین الی
آخره و خداوند در این آیه شرح عظیم کرده و شرح
این آیه خوانده شد و ذلک جزاء آنکه میفرماید یدبر
الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان
مقدار الف سنة مما تعدون و در این آیه اشاره
کرده است بر یک روز و میفرماید هزار سال است بانچه
شما در شمار آرید و چون غرض تأویل این آیه نبود
جز این مقصد بود که گفته شد که الف اول اشاره
است بر مجمل العالمین و هم چنین با یکحرف مثل یک
یوم و تفصیل هزار سال بانچه شما حساب کنید

قلم نمیگردد از عدم افهام و عقول ناس که آنچه گفته
شده همه را ضایع و بی معنی خواهند کرد و بی نصیب
خواهند شد از آن مرآت منتجبهٔ نقطه بیان تا آنکه
گمان رود حق در روی زمین نیست ای اهل بیان بر حال
خود گریه کنید که محتجب از رب خود خواهید شد و خود
را حق دانید و از حق و مدبر و حق از شما بیزار خواهد
شد و اقل اینقدر باید فهمید که از برای حقیقت
هر کس نقطه ایست که فوق مراتب عالم ظهور و عالم حس
و جسد واو استوار است در فوق عرش او و واو ان
جزء عالم ظهورات نیست بلکه ظاهر در کل ظهورات
است و کل ظهورات به او قائمند با و این است که الف و

ونقطه در عالم بمعنی اشاره بر کل شیء که کل اسماء الله بوده

باشد چنانچه اسماء الله گفته شد در دورهٔ قبل هزار

در حقیقت

و یک اسم است چونکه فوق مراتب آلاف دیگر چیزی نیست اگر

واین مراتب خلقیت است و یک مراتب واجبیت است پس

چون العالین در عالم امکان است الف از او حاصل است

چنانچه گذشت واین همان است که حقیقت کل حروف عالم

امکان شده و بهمه مراتب آلاف رسیده ونقطه او اشاره

است بمرآت ازل لم یزل ولایزال بوجود کینونیت

خود در مقدس خود بوده وخواهد بود لم یزل ولا

یزال وکل باو شناخته میشود واو بچیزی شناخته

نمیشود واو است ظاهر در کل شیء وکل شیء قائمند

باو واو اظهر من کل ظهور وکل شیء واو است هو که باء

او اشاره است بظهور او یعنی ظهور کل شیء و واو او

اشاره است بر حقیقت غیب الغیوب کل شیء و همین هو است تفصیل

باء چنانچه بعدد باء دو است وبعدد حروف هو دو است

و در مراتب هو یازده است وچون در عدد دیگر او نقطه

جلوه کند که در دو حرف او باشد باء شود پس

همه نقطه تحت باء است که در عالم ممکنات ظاهر است

وهمه باو قائمند واین است شکل کره عالم امکان تا آنکه

تنزلات اول باء شد و هو در او ظاهر شده در

امکنه وکینونیت کل شیء وچون در عالم وجودات که

عالم نزول نقطه است که در تحت باء واقع شده و

وحروف هر موجودی دون نقطه نیست چنانچه اگر نقطه
ظاهر نشود وجود باء متحقق نیست وامروز کل حروف
نقطه محدود منه از حقیقت وکینونیت خود ونشل آنکه
شمس مضیئی از افق کینونیت عرش کل شیئ شما طالع
شده وچون نقطه عین غبار احتجابات ورمد غفلت ادراک مانع شده
براو مستولی شده مانع شده او را نفحات هر نماینده مثل
شمس ظاهره در ملک وعین ظاهر چون مرض براو
مستولی شد مانع شده از ادراک ودیدن وجود شمس
الهی انا عبد الضعیف الهی واته کل شیئ مرا امر کردی
والا خاموش میشدم در مراتب علوی خود ووجود خود
حتی خودرا محو میکردم تا آنکه رجوع براین عوالم

سفلی

سفلی خود میکردم ومرا حفظ کن که نزدیک شده که ترشح نار
احدیت قهر تو عالم امکنه ممکنات مرا فانی کند وچقدر
عالم سفلی این عبد محزون شده بجهت آنکه نیست کسی
که محل اسرار جامع که در این صدر مملو شده قدری در
قابلیت او ریخته شود الهی از تو سؤال میکنم بذات
اقدس خودت مرا حفظ از کشف اسرار کن وصدر این
عبد را وسیع کن وانت القادر بکل شیئ وهو علی کل شیئ
قدیر وچون آنکه در این صفحه ارض کسیرا ملاحظه نشد
که بتواند متحمل این اسرار شود لهذا براینها اکتفا می
شود واسرار اینکلمات از لسان مرآت حقیقت
جاری خواهد شد والا دیگر کسیرا بهره از این مکتوبات

نیست از اهل بیان این است آن میزان شناختن مرآت حقیقت
و صاحب نقطه تحت باء و جاری نخواهد شد این اسرار الا
از لسان مرآت نقطه و اگر جمیع ما علی الارض جمع شوند و بخواهند
یک حروف یا یک سطر مثل آن اتیان کنند محال است
بلکه جمیع ما علی الارض جمع شوند و بخواهند یک سطر او را
ادراک کنند دون مرآت حقیقت نقطه که او القاء کند
برادون ها محال و ممتنع میباشد آه آه و افسوس از این
دوره و خلق این دور و اهل حروف بیان که ظلم عظیم بر من
خواهند کرد مثل بنی اسرائیل که بر موسی کردند و با این همه
آیات و بینات قلیلی تصدیق کردند او را هم بعضی
و چون گوساله سخن گفت همه ایمان باو آوردند خداوند

انتقام

انتقام کشید از آن قوم که جهود ها را با سیف بدست خودشان
بقتل رسانید آنها انتقام بکشی از این قوم چنانچه انتقام کشید
قبل از اینها در دوره های قبل و لعنت کن ایشان را لعن عظیم
آن لعنتها که بر سایر امم کردی و آنچه عصیان در زمین هر
فرقه تا یوم قیامت همه بجهت تصدیق این قوم ظالم است و
لعنت الله و ملائکه و مسلمین بجهت تصدیق این قوم بجا
است که پرده های نفس چنان پیچیده شده که هلاک کرده
همه را در زمان رد کردن این قوم و لعن بر این قوم افضل از همه
عبادت است زیرا که سبب شود ظهور کفر این قوم تا
آنکه مرآت حقیقت را نشناسند آیا نشنیده دشمنی
با آنها دوستی با خدا است و دوستی با آنها دشمنی با خدا است

ملخص اینها باب آنکه گفته شده که با مرآت است از برای نقطه
یعنی مثل نقطه مثل شمس است و وجود موجودات مثل آئینه است
موجودات هم بوجود مقام کلیه هر یک جزوند به نسبت و در مقام
خود کل اند و وجود با که واحد اول بوده باشد وجود کلیه
کلشیئ است و وجود کلشیئ هم مرآت است از برای او و نقطه
ظاهر در وجود اولیه که وجود واحد اول بوده باشد و میباشد
و همان وجود نقطه حقیقت اعلای فوق عرش کل شیئ بوده
و هست و خواهد بود همه خلق کل شیئ از او موجود است در
عالم وجود بسوی او مراجعت خواهند نمود این است معنی
انا لله و انا الیه راجعون که همه در او مستقل بوده اند و خواهند
بود و توهم کرده بودند که از خدا آمدیم و بسوی خدا مراجعت
کنیم

کنیم یعنی نعوذ بالله بسوی ذات و حال آنکه او منزه از
دخول و خروج شیئ میباشد چنانچه در سوره توحید و در چند
جای دیگر تنزیه کرده پس رجوع بر مبدء خود خواهند کرد
بار در سنین جلوه کند و سنین در سیم الی آخر تا دوره خود را
طی کند تجدید عالم شود و معاودت کند بر مبدء خود چنانچه
ظاهر شده و پرده از روی او برداشته شود مثل آنکه در
دوره ست مجسم بود چنانچه ظاهر شده که کل ترقیات بر
حسب تربیت جسمانی نازل شده اگرچه در او حقایق
کلشیئ مندرج است ولکن ملاحظه تربیت اجسادی مانع
از حقیقت او است زیرا که حروفات اول در عالم جسم
او پنهان بوده اند و چون دوره جسم تمام شد روح خود را

ظاهر گردیدن روح خود حروفات (ت) بوده زیرا که هرگاه
جسد در رحم تمام شد روح در او جلوه خواهد کرد و این روح
در غیب همان جسد است تا جسد تمام نشود پردهٔ حجاب برداشته
نخواهد شد بسبب عدم ادراک و قابلیت و چون حروف الف
که در مقام روح در جسد است دورهٔ خود را طی کرد در مقام
تولید ظاهر شد و حقیقت تولید که در حروف الف بوده و پردهٔ
حجاب روح مانع از تولید بود بسبب عدم قابلیت چنانچه
در طفل رحم مشاهده میشود که بعد از اتمام جسد روح و تا
کمال مقام تولید است و چون دورهٔ تولید تمام شد مقام
عقل است مثل امروز که پردهٔ جسد و روح و تولید برداشته
بروز عقل شده تا دورهٔ عقل تمام شود بروز فطرت است

این است که مردم را مشاهده میشود اعتنائی بحروفات (ت)
و الف و ق ندارند و در عقب عقل میروند و همه اهل شعور
شده اند اگر چه اول ظهور عقل است و هنوز تکمیل نشده و
چقدر از اهل حروفات خود را مشاهده مینمایم که هنوز در سن
بلوغ نرسیده و ادعای تکمیل آخر دوره مینمایند و خود را با
هر کس که با ایشان ملحق است همه را هلاک میکنند   اما
اهل بیان همه را هلاک مشاهده مینمایم الیکاش یک نفس از
اهل قابلیت مشاهده میشد تا آنکه قدری از این بحر فیض
که مملو شده در کوزه های خالی از ماء حیات و مملو از
ضریع هوای خودشان ریخته میشد که سنگینی و لب ریزیها
تخفیف یافت و کوزه های وجود پیچیده ولکن کوزه

خالی مثـ پره نمیشود که جای آب حیات در او باشد آلهی قلب
من از اینها منزجر شده و قلب اینها از من منزجر شده و
از تو مسئلت میکنم که مرا بر اصل خود واصل کن و قلوب اینها
را از حق مدبر کن چنانچه مدبر اند و نوبت کسیرا که بر
اولیها غبطه خورند آلهی قلب من تنگ شده و اتباع ان را
بحال خود گذار و خودرا بخود مشغول واهل اقبال خود
زود ظاهر فرما تا حق خودرا از اتباع ان بگیرم و اسرار ترا
در نزد اهل تو گذارم آمین یا اول الاولین و یا آخر الآخرین
و چون گفته شد مراتب جسم و روح و جسد و عقل و ما قبل اینها
مثال نطفه الی عقل من اول آدم الی حینا و بعد شرح
اینها خواهد شد و مراد از اینها تاویل نقطه و باء است

اگرچه

اگرچه شرح نقطه است همه ولکن چون تشئونات و رموس مثل
بدان مردم نیست لازم است قدری از تشئونات حروف
بتخصیص با بگفته شود چنانچه قدری شده و بعد هم خواهد بشد
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
اما ملخص این باب آنکه چون گفته شد در تاویل الحمد
که اشاره است بر اسم و کیفیت آن مجمل گفته میشود تا
آنکه معلوم بوده باشد ای سائل ناظر بچشم عقل نظر کن
نه بچشم شبه چنانچه در حمد گفته شد که رب العالمین جامع
کل عوالم است و مبنی اول الف و بعد نقطه میباشد که
نقطه فؤاد و عقل و نفس المطمئنه و الف وجود و تکمیل او است
و در مراتب اسماء الله غیر از اسم مخزونه واجب دیگر

ع و اما دلیل [illegible]

اسمی نیست بطور انحصار بل همان اسم نقطه واجب تعالی

از کل اسم الله والختم مسکیه ولکن لا بدء ولا ختم وهو العالی در

علی ما شاء و در آیهٔ اوّل حمد که بسم الله است در مراتب نقطه

است و حمد حروف با است والله جامع کل اسم و صفت است

که در مقام کل رسول و اوصیاء رسول است و رب مقام نقطه

و مرآت است والعالمین مقام تفصیل کل عالم است چنانچه شرح

شد قدری و این العالمین هشت حرف است و اشاره است

بر هشت باب جنت و هم چنین است شبه او و اشاره است

بر دوزخ قبل الضالین هفت حرف است و الف

بر یک و الف مطابق سه نقطه است و این مراتب حروف نفی است

که مراتب کل مخالفین برده باشد از آنجمله آنکه الحمد در

اوّل

اوّل قرآن است و این اشاره است بر وجود واقع واحد اوّل و

چون آن واحد آخر منقضی شد باز تجدید شده مثل اوّل

که از اوّل قرآن تا سورهٔ حجر که متعلق است بر تجدید عالم و

این سوره سورهٔ پانزدهم است و اوّل جزو چهاردهم است

و آخر امراله است و شش الف لام میباشد و هر الف لام را یک

کتاب است این است که در این سوره میفرماید تلک آیات

الکتاب و قرآن مبین و در این سوره تدبر کن که کل حمد

تکرار شده و اگر چنانچه اهل ایمان مشاهده میشد شرح

این سوره در ضمن شرح نقطه میشد و بعض اشارات خواهد

شد مثل هفت ابواب جهنم در این سوره و قسمت او شد

در قصهٔ شیطان و سبعة المثانی و آیهای حمد هر یک

واسم واحد این دور از سائل در این سوره فرموده شده و

لو فتحنا علیهم باباً من السماء فضلوا فیه یعرجون تعالوا

انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا فی

السماء بروجا و زیناها للناظرین وحفظناها من کل شیطان

رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین وترجمه‌اش

این است و اگر بگشائیم دری از آسمان پس میبودند که

در آن بالا میرفتند و باید دانست که درهای آسمان

ظاهر بالا است و انسان بالا نمیتواند رفت بلکه این آسمان

آسمان ارض وجود میباشد و سماء فوق خود میباشد

یعنی چیزی که مقام فوق خودت میباشد فضلوا یعنی

گمراه میشدند تعالوا هر آینه میگفتند که بسته شد

چشم ای

چشم ای ما بلکه مسحور کردند و امروز این برسائل مجمل گشوده

که بسته شد چشمهای ما بلکه ما را سحر کردند و امروز

این برسائل مجمل گشوده شد و گوید ای سائل با چشم حقیقت

نظر کن نه بچشم شبهه که در آن روزی که یک باب آسمان

ارض وجود خودت را بربوبیت باز کنیم خواهید دانست

که سحر شیطان که نقطه شبهه نقطه باء است گرفتار بودی

و او را هیچ خبر از وجود و حقیقت سماء خود نداشته

مگر آنکه استراق سمع یا سمعی کرده بود و خبر از شهاب

ید قدرت الهی که نقطهٔ ثابت در باء است نداشت

و بر او واقع میشود و از برای سماء بروج باء

که حفظ میکنند ارض های وجود را از هر شیطان

ولیکن اون ها ناظرین هستند و غیر ناظر ملحق بر نقطهٔ

حقیقت خود که نقطهٔ حروف شین که شبه برده باشد شند

خواهند شد و اهل حروف اثبات سایر اهل حروف نفی علما

اما ملخص این باب آنکه در معرفت مرآت است و شناختن

حجت در هر دهر و کوری اما معرفت حجت بهمان نفس

حجت است چنانچه شمس که طالع شد دیگر دلیل نمیخواهد

بهمان وجود آفتاب دلیل بر آفتاب است چیزی باید بیاورد

که عجز کل شیء باشد و در هر زمان خداوند اون را بهر چه

بخواهد ظاهر میکند نه هر طور که خلق بخواهند چنانچه

مشاهده میشود که خلق چه چیزها را تزهم کرده بودند

و بر خلاف اطباع ایشان آمد ولکن نزد اولوالمعرفه

اظهر از شمس است و اما معرفت مرآت شناخته نمیشود الا

بوجود شاخص خود مثل آنکه هر حرکت که از او صادر شود بجا ان

است که شخص او حرکت میکند و تجاوز از او نمیکند چه

در جزوی و چه در کلی ای اهل بیان در ضلالت و گمراهی

خواهید افتاد و چنانچه مرآت مرا محزون خواهید کرد بجای او

که او را ساکت خواهید کرد و اگر او خود را بر شما ظاهر کنند

شما گوش بحرف او نخواهید کرد و او صبر خواهد کرد تا آنکه

دیگر هیچ در شما از ایمان باقی نماند مگر اسم و خود را

هلاک کردن و چون جلوه کند بعد از سنه بهو و در بهو

چهارم اشتها را امر شود عالم را احیا کند بعد از

آنکه مرده باشد و ترویج دهد احکام بیان را و اون

اول زمانی است که کیف ... اهل بیان را در ظهور دومین

و در حجر یک پارچه داون اول بنای طواف کعبهٔ بیان

خواهد شد و بعد از شه هو که از بعد بیان حقیقت دولت

وسی وکیف که چون حرف اسم اول وی را از اون ساقط

کنند اسم دجال از او باقی ماند و اون است معنی حروف

نفی در لباس اثبات که همه را فریب خواهد داد و مرآت

من که اسم او همان اسم واحد اول باشد و کنیهٔ او کنیهٔ

جمیع حججها بوده باشد و عدد حروف اون واحد باشد

و مراتب آحاد اون با ، ، بوده باشد و اسم اول اون

واحد اول و اسم آخر اون بدوح

خط - ح - ق اصفهانی ۱۴۲ A.S.A